

مؤلفه‌های افول قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل

کد موضوعی: ۲۶۰

شماره مسلسل: ۱۰۵۷۰

دی‌ماه ۱۳۸۹

دفتر: مطالعات سیاسی

به نام خدا

فهرست مطالب

چکیده	۱
مقدمه	۱
۱. پیشینه افول هژمونی آمریکا	۲
۲. شاخصه‌های خارجی افول هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل	۷
۱-۲. تضعیف جایگاه اقتصادی آمریکا در اقتصاد سیاسی بین‌الملل	۷
۲-۲. ظهور قدرت‌های جدید و تقویت چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل	۱۵
۲-۳. ناکامی نظامی آمریکا در جنگ‌های افغانستان و عراق	۱۹
۲-۴. تضعیف توان بازدارندگی و مهار سایر بازیگران	۲۰
۲-۵. افول قدرت نرم آمریکا در نظام بین‌الملل و رژیم‌های بین‌المللی	۲۱
۲-۶. بیداری ملت‌های جهان و به‌ویژه بیداری اسلامی	۲۳
۳. شاخصه‌های داخلی افول قدرت آمریکا	۲۴
۱-۳. رشد پایین اقتصادی	۲۴
۲-۳. کاهش شدید ارزش دلار	۲۵
۳-۳. افزایش بدهی‌های آمریکا	۲۶
۳-۴. افزایش شدید بیکاری	۳۰
۳-۵. گسترش فقر	۳۱
۳-۶. افت آموزش	۳۱
۳-۷. نرخ سعادت و خوشبختی	۳۳
۳-۸. بهداشت و سلامت	۳۳
۳-۹. رفاه و رضایت عمومی	۳۵
نتیجه‌گیری	۳۵
منابع و مأخذ	۳۶



مؤلفه‌های افول قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل

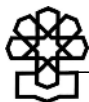
چکیده

تحولات سال‌های اخیر در عرصه سیاست داخلی و خارجی آمریکا از افول فاحش قدرت و موقعیت این کشور به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی حکایت دارد. در عرصه داخلی بسیاری از شاخصه‌هایی که نقش قاطع در تثبیت و توسعه قدرت بین‌المللی این کشور داشته‌اند دچار فرسایش شده و روندی نزولی را طی می‌کنند. در عرصه بین‌المللی نیز ناکامی‌های آمریکا در حوزه سیاست خارجی در هر دو بعد نرم‌افزاری و سخت‌افزاری در کنار افزایش قدرت رقبای بین‌المللی این کشور موجبات به چالش کشیده شدن موقعیت هژمونیک آمریکا در نظام جهانی را فراهم ساخته است. تداوم و توسعه این روند افول حتمی موقعیت قدرت آمریکا را به یک ویژگی بارز نظام بین‌الملل در آینده تبدیل خواهد کرد.

مقدمه

بخش مهمی از ادبیات سیاسی و روابط بین‌الملل در دوره کنونی بر موضوع جابجایی در آرایش قدرت‌های برتر و هژمون در جهان تمرکز دارد. اساساً از ابتدای تشکیل نظام جهانی در شکل مدرن آن همواره موضوع ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ یک بحث مسلط از مناظرات جاری در سیاست بین‌الملل را تشکیل داده است.

بر همین اساس در دوره کنونی نیز موضوع تغییر در صف‌بندی قدرت‌های بزرگ به موضوع رایج و شایع در مباحثات مراکز و مجامع سیاسی و رسانه‌ای تبدیل شده است. تشدید این مباحث در مقطع فعلی بیش از هر چیز متأثر از افزایش نشانه‌ها و شاخص‌های تأییدکننده آسیب‌پذیری موقعیت ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل است. در واقع مشکلات، چالش‌ها و ضعف‌های فاحش مبتلا به آمریکا، چشم‌انداز موقعیت این کشور در مقام یک بازیگر هژمون را به شدت تیره ساخته و همین مسئله طیف وسیعی از کارشناسان و تحلیلگران را به حتمیت و قطعیت افول قدرت آمریکا در آینده معتقد ساخته است. شواهد و شاخص‌های موجود تأیید می‌کنند که روند این افول که از چند سال قبل آغاز شده، به واسطه تکرر متغیرهای چالش‌ساز از سرعت بیشتری برخوردار شده است. این شاخص‌ها هم در عرصه سیاست بین‌الملل قابل شناسایی و ردیابی بوده و از این رو به کارکرد سیاست خارجی آمریکا مربوط می‌شوند و هم وضعیت و شرایط داخلی این کشور را دربر



می‌گیرند. این نشانه‌ها مؤید کاهش ظرفیت آمریکا در هر دو محیط داخلی و بین‌المللی بوده و تأثیری تکمیلی و تصاعدی بر روند فرسایش توان ملی جامع آمریکا برجای گذاشته است. تداوم این روند که از سوی بسیاری از کارشناسان امری اجتناب‌ناپذیر قلمداد می‌شود نهایتاً نتیجه‌ای جز از دست رفتن موقعیت آمریکا به‌عنوان قدرت مسلط نظام جهانی در پی نخواهد داشت. به‌طور کلی شاخص‌های قابل شناسایی که مؤید افول قدرت و موقعیت بین‌المللی آمریکا هستند را می‌توان در دو سطح داخلی و بین‌المللی مورد بررسی قرار داد که این مسئله پس از بررسی پیشینه بحث افول قدرت آمریکا مورد ارزیابی قرار گرفته است.

۱. پیشینه افول هژمونی آمریکا

افول و صعود قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل و تغییر جایگاه بازیگران مؤثر آن یکی از مهمترین مسائلی است که همواره در تاریخ روابط بین‌الملل وجود داشته و زمینه تغییر و تحول ساختاری در نظام بین‌الملل را به‌وجود آورده است. این مسئله همچنین ماهیت روابط میان کشورهای جهان را دگرگون ساخته و به تغییر رژیم‌های بین‌المللی نیز منجر شده است چنانچه در دوره‌ای از تاریخ روابط بین‌الملل، با افول جایگاه اسپانیا و پرتغال به‌عنوان دو قطب برتر نظام بین‌الملل در قرن ۱۶ میلادی، قدرت‌های برتر استعماری دیگری مانند انگلیس، فرانسه و روسیه جای آنان را گرفته و سپس در این میان نیز انگلیس توانست در قرن ۱۹ میلادی، امپراتوری استعماری خود را در جهان گسترانیده و به‌عنوان «امپراتوری‌ای که در آن خورشید غروب نمی‌کند» دست یابد. با این وجود در آغاز قرن ۲۰ میلادی، بازیگران قدرتمند جدیدی پا به عرصه وجود گذاشتند و با افول قدرت استعماری انگلیس شاهد صعود قدرت‌های دیگری مانند آمریکا، آلمان، ژاپن در کنار روسیه و فرانسه بودیم. در این شرایط پس از جنگ جهانی دوم و تضعیف ساختارهای سیاسی اقتصادی و نظامی قدرت‌های اروپایی در خلال جنگ تنها دو ابرقدرت آمریکا و شوروی توانستند به‌عنوان دو بلوک رقیب غرب و شرق به رقابت با یکدیگر بپردازند. در این دوره که به جنگ سرد معروف شد هریک از دو بلوک قدرت درصدد دستیابی به جایگاه برتری در نظام بین‌الملل بودند، اما در این میان علی‌رغم موازنه نسبی که میان آنان برقرار شده بود آمریکا به‌دلیل سلطه بر ساختارهای سیاسی و اقتصادی به‌عنوان یک قدرت هژمونیک - که بر ساختارهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و تکنولوژیک مسلط است - شناخته می‌شد بنابراین، آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به‌دلیل برخورداری از بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان توانست بر روندهای نظام بین‌الملل در ابعاد اقتصادی، سیاسی و نظامی، مسلط شده و ساختارهای بین‌المللی مطلوب خود مانند سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان نظامی

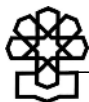


پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و سایر ساختارهای بین‌المللی را تحت سیطره خود قرار داده و به ایفای یک نقش جهانی در قالب رهبر بلوک غرب اقدام کند.

با این وجود، از اوایل دهه ۱۹۷۰ روند تدریجی کاهش قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا آغاز شد این مسئله به دلیل زیر سؤال رفتن مشروعیت قدرت آمریکا در سطح نظام بین‌الملل از جمله در خلال جنگ ویتنام، فروپاشی نظام «برتون وودز» و شوک نفتی و... به وجود آمد و با ضعف در هژمونی آمریکا و کاهش نسبی توان اقتصادی آن، تضادهایی نیز در نظام اقتصادی و بین‌المللی در قالب تمایل کشورهای جهان به منطقه‌گرایی و همکاری‌های منطقه‌ای شکل گرفت که مشکلات زیادی را برای آمریکا به وجود آورد. این تحولات سبب شد که در آن زمان برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل از تضعیف قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل به «افول‌گرایی آمریکا» یاد کردند. بنابراین از دهه ۱۹۷۰ میلادی، به دلایل مختلف سیاسی و اقتصادی، بحث افول‌گرایی هژمونی آمریکا مطرح شده بود به گونه‌ای که نقش برتر این کشور در رهبری بخش اعظمی از جهان رو به ضعف تصور می‌شد. در واقع از نظر این دسته از اندیشمندان روابط بین‌الملل، هژمونی آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم مبتنی بر همکاری چندجانبه‌گرایانه با سایر قدرت‌ها و تلاش در جهت توسعه سیستم اقتصادی آزاد شکل گرفته بود و این اقدامات زمینه‌ساز اصلی نقش هژمونیک آمریکا و پذیرش این نقش از سوی سایر دول جهان به ویژه کشورهای غربی بود، لذا آمریکا در خلال جنگ سرد به منظور سیطره خود بر ساختارها و روندهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی در نظام بین‌الملل با استفاده از توان بالای اقتصادی خود هزینه‌هایی را متقبل می‌شد، اما درگیر شدن آمریکا در مسائل متعدد اقتصادی و منازعات نظامی در نقاط مختلف جهان، اعمال سیاست‌های حمایت‌گرایی اقتصادی، منطقه‌گرایی و فاصله گرفتن از چندجانبه‌گرایی، به تدریج موجب کاهش نسبی قدرت رقابت اقتصادی و تولیدی در آمریکا شده بود.

در این شرایط، اگرچه در خلال جنگ سرد آمریکا توانست برتری استراتژیک خود از سایر قدرت‌های بزرگ جهانی در چارچوب رقابت با شوروی حفظ کند، اما فاصله قدرت اقتصادی آمریکا با رقبای آن نسبت به گذشته بسیار کاهش یافته بود از سوی دیگر نوعی منازعه میان آمریکا و کشورهای هم‌پیمان غربی آن به دلیل رقابت‌های نزدیک و تضاد شدید منافع شکل گرفته بود به گونه‌ای که تمام اعضای سیستم اقتصادی جهانی صرفاً منافع خود را در اولویت قرار داده و حاضر به قربانی کردن منافع کوتاه‌مدت خود جهت برقراری نظم هژمونیک از سوی یک کشور نبودند.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد علیرغم طرح نظراتی مانند پایان تاریخ از سوی فوکویاما مبنی بر پیروزی لیبرال دمکراسی به رهبری آمریکا و یا تلاش جورج بوش برای استقرار نظم نوین جهانی توسط این کشور، دیگر عملاً قدرت هژمونیک آمریکا تنها در عرصه توانمندی



نظامی از دیگر قدرت‌های برتر جهانی قابل تمایز بود و این مسئله نوید یک نظام چندقطبی و یا حداقل تک - چندقطبی در نظام بین‌الملل را آشکار ساخته بود. بنابراین با پایان دوره جنگ سرد، فاز جدیدی از اقتصادگرایی در خط‌مشی دولت آمریکا آغاز شد. این سیاست که در نهایت استحکام‌دهی مجدد هژمونی آمریکا در جهانی عاری از موانع سیستم دو قطبی دوره جنگ سرد را پیگیری می‌کرد، با آغاز به‌کار دولت کلینتون علنی‌تر شد، اما زمانی که جرج دبلیو بوش در پی تحکیم هژمونی اقتصادی آمریکا به روش‌های نسبتاً یک‌جانبه و تهاجمی‌تر متوسل شد بسیاری از منتقدان داخلی و خارجی از خط خیزش تحرکات امپریالیستی در سیاست خارجی آمریکا بحث کرده و نسبت به عواقب آن هشدار دادند. در این دوره اگرچه هژمونی امنیتی آمریکا بعدی جهانی پیدا کرد و آمریکا به مولد اصلی کالای عمومی امنیت در سطح جهان تبدیل شد، اما به‌لحاظ اقتصادی به‌رغم برخورداری از بزرگ‌ترین اقتصاد با خیزش قطب‌های اقتصادی رقیبی مواجه گردید که هژمونی اقتصادی آمریکا را به چالش کشید.

براساس این، با پایان جنگ سرد اقدامات آمریکا برای مشارکت دادن سایر قدرت‌ها در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی که نمونه‌های آن را در جنگ سال ۱۹۹۱ در خلیج فارس می‌توان مشاهده کرد، تلاش این کشور را در جهت حفظ هژمونی نشان می‌داد. این درحالی بود که در سال‌های اولیه پس از جنگ جهانی دوم تمام کشورهای عضو بلوک غرب تابع قدرت آمریکا بودند و رهبری این کشور را پذیرفته بودند، اما در دهه‌های پایانی قرن بیستم کشورهای هم‌پیمان آمریکا، رهبری این کشور را نقض کرده و در پدیده‌های مهم بین‌المللی دیدگاه‌ها و مواضع یکسانی با آمریکا نداشتند.

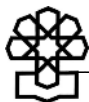
از سوی دیگر در عرصه اقتصادی نیز قدرت اقتصادی آمریکا نسبت به گذشته و در مقایسه با سهم قدرت سایر کشورها به نحو چشمگیری کاهش یافته و جایگاه قدرت‌های بزرگ دیگری مانند اتحادیه اروپا، ژاپن و چین نیز به شدت تقویت شده بود به‌گونه‌ای که سهم ایالات متحده آمریکا در تولید ناخالص جهانی که در سال‌های اولیه پس از جنگ جهانی دوم معادل ۴۰ درصد بود در دهه ۱۹۸۰ میلادی به حدود ۲۵ درصد رسید و سهم تجارت آمریکا نسبت به تجارت جهانی که در سال ۱۹۷۰ بیش از ۲۱ درصد بود در سال‌های دهه ۱۹۹۰ کاهش یافته بود. همچنین کسری تراز تجاری آمریکا در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ میلادی به بالاترین سطح خود در طول تاریخ حیات این کشور یعنی معادل ۴۵۰ میلیارد دلار رسید و آمریکا را که در دهه ۱۹۴۰ میلادی بزرگ‌ترین کشور طلبکار در جهان بود به بدهکارترین کشور در آغاز هزاره سوم مبدل ساخت. براساس این اگرچه هنوز قدرت اقتصادی آمریکا از کشورهای دیگر بالاتر بود، اما کاهش فواصل شاخص‌های اقتصادی نشان از نزدیک شدن اروپا، ژاپن و چین به قدرت آمریکا داشت، بنابراین به‌موازات این کاهش فاصله‌ها، جایگاه آمریکا در سطح نظام بین‌الملل نیز دستخوش تحول شد و کاهش قدرت اقتصادی



و مادی زمینه‌ساز افول قدرت هنجاری و مشروعیت جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل شد، لذا روند تدریجی افول قدرت اقتصادی آمریکا و تقویت شرایط اقتصادی سایر قدرت‌های بزرگ در خلال جنگ سرد نقش هژمونیک این کشور در رهبری جهان غرب را به شدت تحت تأثیر قرار داد و آثار منفی گسترده‌ای بر جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل بر جای گذاشت.

در این شرایط با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه بوش در مبارزه با تروریسم مورد اجماع نظر سایر قدرت‌های اروپایی قرار نگرفت و تفاوت دیدگاه‌های آنان که نشان‌دهنده تضعیف مشروعیت قدرت هژمونیک آمریکا برای سایر قدرت‌های جهان بود به اوج خود رسید، لذا کشورهای غربی متحد آمریکا مواضع مشابهی با این کشور در برخورد با مسئله تروریسم اتخاذ نکردند و راهکارهای مخصوص خود را پیگیری کردند. به همین دلیل در حمله نظامی آمریکا به عراق، اتخاذ سیاست یک‌جانبه‌گرایی تنها چاره مقامات این کشور به نظر می‌رسید که فاقد پشتیبانی و حمایت متحدان غربی بود. بنابراین سیاست‌های یک‌جانبه نظامی آمریکا در دوران «جرج دبلیو بوش» علاوه بر آنکه افول تدریجی قدرت اقتصادی آمریکا را تسریع کرد، موجبات تنزیل جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل را نیز فراهم کرد. این وضعیت به‌ویژه با وقوع بحران مالی در آمریکا و تشدید مشکلات اقتصادی آمریکا و ناکامی آن در سیاست‌های نظامی‌گرایانه آن در عراق و افغانستان و همچنین ناتوانی سیاست خارجی آن در قبال پیشرفت‌های سیاسی اقتصادی سایر بازیگران و ظهور قدرت‌های جدید و تقویت چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل و به‌ویژه بیداری ملت‌های جهان و از جمله بیداری اسلامی به افول همزمان قدرت سخت و نرم آمریکا در نظام بین‌الملل و رژیم‌های بین‌المللی منجر شده است. به‌گونه‌ای که در شرایط کنونی این مسئله به صراحت توسط مقامات آمریکایی و مؤسسات پژوهشی آن مورد تأکید قرار می‌گیرد چنانچه باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا در سفر اخیر خود به هند، به افول قدرت کشورش در عرصه‌های گوناگون اذعان کرد. باراک اوباما در این زمینه تأکید کرد که تسلط جهانی آمریکا در حال کاهش بوده و آمریکا دیگر نمی‌تواند با نیازهای اقتصادی جهان به تنهایی برخورد کند. وی افزود: «آمریکا هنوز گرفتار بحران مالی بوده و در تلاش است پیشرفت اقتصادی آمریکا را دوباره احیا کند».

اوباما گفت: «در طول زندگی من، آمریکا بزرگ‌ترین نیروی اقتصادی در جهان بوده و به اقتصاد جهان تسلط داشت و ما بزرگ‌ترین بازار اقتصادی بودیم. صنعت، تکنولوژی و ساخت ما در جهان سهم مهمی داشت، اما حالا در مقابل پیشرفت غیرباورکردنی هند، چین، برزیل و سایر کشورها مسابقه‌ای واقعی در پیش داریم». رئیس‌جمهور آمریکا اضافه کرد: «آمریکا هنوز بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است، اما در مقابل پیشرفت‌های هند، چین و برزیل باید مواظب بوده و با آنها مسابقه دهد».



این اعتراف تاریخی رئیس‌جمهور آمریکا گذشته از آنکه صحت گفتار تحلیلگران مسائل بین‌المللی درباره فروپاشی ایالات متحده را تأیید می‌کند، نشانه تحقق زودهنگام پیش‌بینی دو سال پیش شورای اطلاعات ملی آمریکا است. این شورا که یکی از سازمان‌های اصلی اطلاعاتی آمریکا است، در گزارشی به پیش‌بینی وضعیت جهان در سال ۲۰۲۵ پرداخته و اعتراف کرد، آفتاب قدرت آمریکا در جهان رو به افول بوده و تضمینی برای پیروزی دمکراسی به سبک غربی در آینده وجود ندارد.

شورای اطلاعات ملی آمریکا (NIC) در این گزارش که هر چهار سال یک‌بار درباره پیش‌بینی روند آتی در جهان ارائه می‌کند، پیش‌بینی کرده بود که دنیا در آینده وارد دوره‌ای غیرقابل پیش‌بینی و به شدت بی‌ثبات می‌شود که در آن تضمینی برای پیشرفت دمکراسی به سبک غربی نیست. در این گزارش آمده است: «کشوری که اوپاما به ارث برده دیگر به تنهایی نمی‌تواند قدرت مطلق باشد و قدرت آمریکا به‌خاطر بروز جهانی چندقطبی در حال افول است».

از سوی دیگر در این گزارش تصریح شده است: «گسترش سرمایه‌داری دمکراتیک غربی را نمی‌توان به آن گونه‌ای که از سوی نومحافظه‌کاران و جرج بوش فرض می‌شد، کار راحتی فرض کرد». براساس این گزارش هشدار داده که «لیبرال دمکراسی اقتصادی و سکولاریسم دستکم در میان مدت ممکن است شکوه خود را از دست بدهد. امروزه ثروت نه تنها از غرب به سوی شرق سرازیر شده است، بلکه بیش از گذشته تحت کنترل دولت‌ها درآمده است. چین و هند نمونه‌ای از این دست هستند».

شورای اطلاعات ملی آمریکا پیش‌بینی کرده است: «به‌دنبال بحران مالی جهانی ۲۰۰۸، نقش دولت در اقتصاد ممکن است در سراسر جهان تقویت شود. در عین حال آمریکا از سلطه کمتری در جهان برخوردار خواهد بود و دیگر به آن‌گونه که در اواخر جنگ سرد شاهد بودیم قدرت مطلق نخواهد بود و دیگر یک‌جانبه‌گرایی به سبک بوش در جهانی که قدرت در آن تقسیم شده، میسر نخواهد بود». این شورا رسیدگی به مسائل جهان از سوی آمریکا بدون مشارکت قوی و حمایت هم‌پیمانان را دشوار دانسته است.

براساس این با ملاحظه بحران اقتصادی و خطر رکود، میزان عدم اشتغال، تعداد از دست دادن مالکیت و جنگ عراق و تهدیدهای تروریستی و احساسی که از افول قدرت آمریکا و به‌وجود آمدن قدرت‌های جدید و بزرگی که دنیا در حال ظهورند بی‌دلیل نیست که نتایج نظرسنجی در آوریل نشان می‌دهد ۸۱ درصد مردم آمریکا اعتقاد دارند این کشور در مسیری اشتباه در حال قدم برداشتن است در واقع از نظر مردم آمریکا نیز برای اولین بار در تاریخ آمریکا به‌نظر می‌رسد این کشور مهار تغییرات در دنیا را در دست ندارد، مردم آمریکا شاهد شکل‌گیری جهانی جدید هستند که در



زمین‌هایی دور و توسط مردمی جز آمریکاییان درحال به‌وجود آمدن است. این مسئله عملاً بازتعریف جدیدی از عبارت معروف تئودور روزولت در ابتدای قرن بیستم است که در بیان ظهور آمریکا به‌عنوان قدرت برتر جهانی پس از دو دوره تاریخی قدرت‌های برتر آسیایی و اروپایی، عنوان کرده بود که «تاریخ با عصر بین‌النهرین آغاز شده و سپس با دوره مدیترانه‌ای تداوم یافته و هم‌اکنون عصر اقیانوس آرام است»، براساس این هم‌اکنون عصر اقیانوس آرام - برتری قدرت آمریکا - نیز به پایان رسیده و عصر جدیدی به همراه قدرت‌های نوظهور جهانی درحال شکل‌گیری است.

۲. شاخصه‌های خارجی افول هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل

یکی از مهمترین نشانه‌های افول هژمونی آمریکا را می‌توان در تضعیف جایگاه سیاسی، اقتصادی و نظامی آن در نظام بین‌الملل و ظهور امواج جدیدی از مقابله با تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در میان دولت‌ها و ملت‌های جهان مشاهده کرد. در این میان مهمترین شاخصه‌های خارجی افول هژمونی آمریکا و پایان تفوق آن در نظام بین‌الملل را می‌توان به‌شرح زیر مورد بررسی قرار داد:

۲-۱. تضعیف جایگاه اقتصادی آمریکا در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

اولین نشانه افول قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل، تضعیف جایگاه اقتصادی آن در مقایسه با سایر قدرت‌های بزرگ است، زیرا از یک‌سو یکی از مهمترین لوازم دستیابی به قدرت برتر و مسلط در روابط بین‌الملل و حفظ جایگاه هژمونیک در میان سایر دولت‌ها، قدرت اقتصادی و تسلط بر سرمایه، بازار و تکنولوژی است و از سوی دیگر میان قدرت اقتصادی یک کشور با جایگاه آن در سیاست بین‌الملل رابطه کاملاً مستقیمی وجود دارد چنانچه آمریکا با داعیه رهبری نظام سرمایه‌داری و سایر قدرت‌های بزرگ نیز با دستیابی به جایگاه برتر در اقتصاد بین‌الملل توانسته‌اند خود را به‌عنوان بازیگران مؤثر و اصلی در جهان مطرح سازند.

با این وجود، قدرت اقتصادی آمریکا به‌دلایل متعدد اقتصادی سیاسی و نظامی از دهه ۱۹۷۰ میلادی رو به افول گذارده و به‌ویژه در پرتو تحولات پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و بحران مالی اخیر این کشور با مشکلات بسیاری مواجه شده است. این مسئله را می‌توان با مقایسه رشد تراز تجاری آمریکا و سهم آن در مقایسه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل با سایر رقیبان آن مانند اتحادیه اروپا، چین و ژاپن مشاهده کرد. آمارهای مرتبط با رشد اقتصادی قدرت‌های بزرگ جهان نشان می‌دهد که کشورهای دیگر با آهنگ رشد شتابان اقتصادی در سه دهه گذشته،



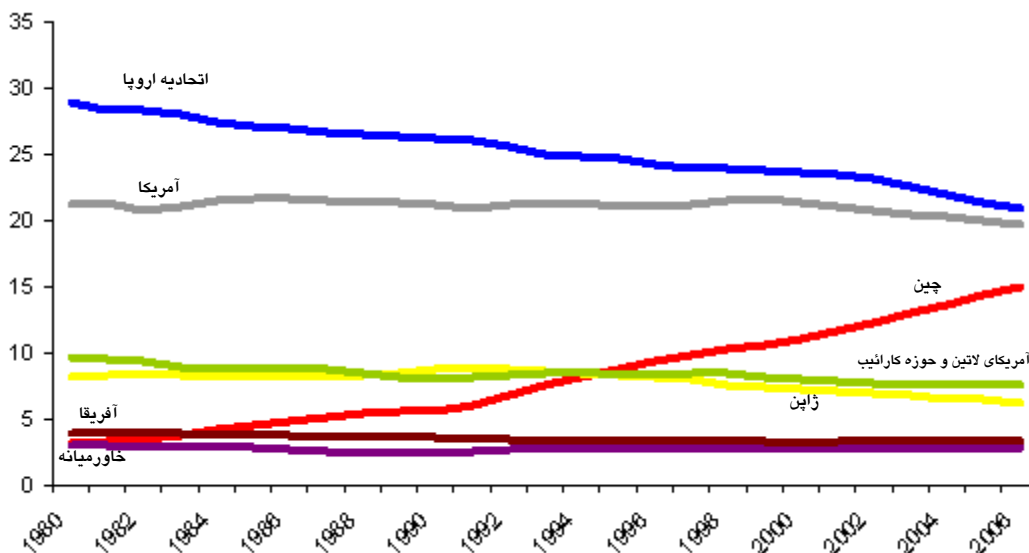
فاصله خود با آمریکا را که در دوره پایان جنگ جهانی دوم اختلاف معناداری داشت کاهش داده‌اند به‌گونه‌ای که هم‌اکنون جهان از حیث اقتصادی عملاً چندقطبی می‌باشد.

جدول ۱. میانگین سالیانه تولید ناخالص داخلی

شرح	۱۹۸۰-۱۹۹۰	۱۹۹۰-۲۰۰۰	۲۰۰۰-۲۰۰۵
چین	۱۰/۲	۱۰/۶	۹/۶
هند	۵/۸	۶/۰	۶/۹
برزیل	۲/۸	۲/۹	۲/۲
روسیه	۲/۸	-۴/۷	۶/۲
آمریکا	۲/۹	۳/۵	۲/۸
ژاپن	۴/۰	۱/۳	۱/۳
آلمان	۳/۲	۲/۶	۳/۱
اسپانیا	۳/۲	۲/۶	۳/۱
کشورهای با درآمد متوسط و کم	۳/۰	۳/۹	۵/۳
شرق آسیا و حوزه اقیانوس آرام	۷/۸	۸/۵	۸/۳
آمریکای لاتین و حوزه کارائیب	۱/۸	۳/۳	۲/۳
جنوب آسیا	۵/۷	۵/۶	۶/۴
کشورهای با درآمد بالا	۳/۲	۲/۷	۲/۲
جهان	۳/۱	۲/۹	۲/۸

Source: World Bank

نمودار ۱. میزان رشد تولید ناخالص کشورها (۱۹۸۰-۲۰۰۶)



Source: IMF.



جدول ۲. درصد سهم کشورهای جهان از صادرات و واردات تجاری (در سال‌های ۱۹۹۳ و ۲۰۰۶)

شرح	۱۹۹۳ صادرات	۲۰۰۶ واردات	۱۹۹۳ واردات	۲۰۰۶ صادرات
چین	۲/۵	۸/۰	۶/۴	۲/۸
ژاپن	۹/۹	۵/۴	۴/۷	۶/۴
آمریکا	۱۲/۶	۸/۶	۱۵/۵	۱۶/۰
آمریکای لاتین و کارائیب	۴/۴	۵/۷	۵/۱	۵/۱
هند	۰/۶	۱/۰	۱/۴	۰/۶
اروپا	۴۵/۴	۴۲/۱	۴۳/۲	۴۴/۸

Source: World Trade Organisation

جدول ۳. میزان درصد مصرف انرژی، زغال‌سنگ و نفت (در سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۶)

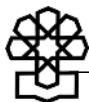
شرح	۱۹۹۰ درصد	۲۰۰۶ درصد	درصد	سهم از درصد
مصرف انرژی				
چین	۶۸۴/۹	۸/۴	۱,۶۹۷/۸	۳۶/۷
هند	۱۹۳/۴	۲/۴	۴۲۳/۲	۸/۳
کشورهای صنعتی غربی	۴,۵۸۶/۱	۵۶/۵	۵,۵۵۳/۷	۳۵/۱
جهان	۸,۱۲۰/۳	۱۰۰/۰	۱۰,۸۷۸/۵	۱۰۰/۰
مصرف زغال‌سنگ				
چین	۵۲۹/۹	۲۳/۷	۱,۱۹۱/۳	۷۷/۲
هند	۱۰۷/۸	۴/۸	۲۳۷/۷	۱۵/۲
کشورهای صنعتی غربی	۱,۰۸۸/۳	۴۸/۷	۱,۱۷۱/۵	۹/۷
جهان	۲,۲۳۳/۷	۱۰۰/۰	۳,۰۹۰/۱	۱۰۰/۰
مصرف نفت (میلیون بشکه در روز)				
چین	۲/۳۲	۳/۵	۷/۴۴	۲۹/۶
هند	۱/۲۱	۱/۸	۲/۵۷	۷/۹
کشورهای صنعتی غربی	۴۱/۳۶	۶۲/۳	۴۹/۰۴	۴۴/۳
جهان	۶۶/۳۹	۱۰۰/۰	۸۳/۷۱	۱۰۰/۰

Source: BP.

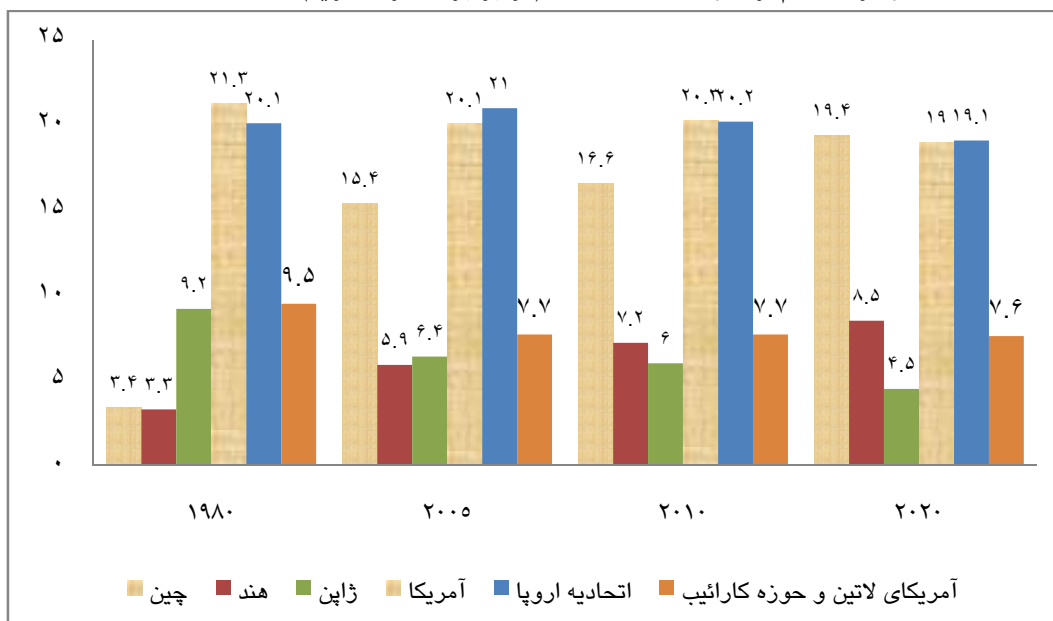
جدول ۴. سهام‌داران عمده از ذخایر ارز خارجی (به استثنای طلا)، در ایالات متحده (به میلیون دلار)

شرح	ژوئن ۲۰۰۲	ژوئن ۲۰۰۶	شرایط کنونی	۲۰۰۷	درصد
چین	۲۴۶,۴۰۰	۹۴۳,۶۰۰	۱,۳۴۹,۳۰۰	مارس	۲۲/۵
هند	۴۳۸,۰۰۰	۸۴۹,۸۰۰	۹۱۳,۶۰۰	ژوئن	۱۵/۲
روسیه	۳۹,۹۰۰	۲۴۳,۲۰۰	۴۰۶,۰۰۰	ژوئن	۶/۸
تایوان	۱۴۸,۰۰۰	۲۶۲,۰۰۰	۲۶۶,۰۵۰	ژوئن	۴/۴
کره جنوبی	۱۱۲,۲۰۰	۲۲۵,۶۰۰	۲۵۰,۷۰۰	ژوئن	۴/۲
هند	۹۸,۶۰۰	۱۵۶,۸۰۰	۲۱۳,۵۰۰	ژوئن	۳/۶
جهان			۶,۰۰۵,۴۰۰	می	۱۰۰/۰

Source: IMF.

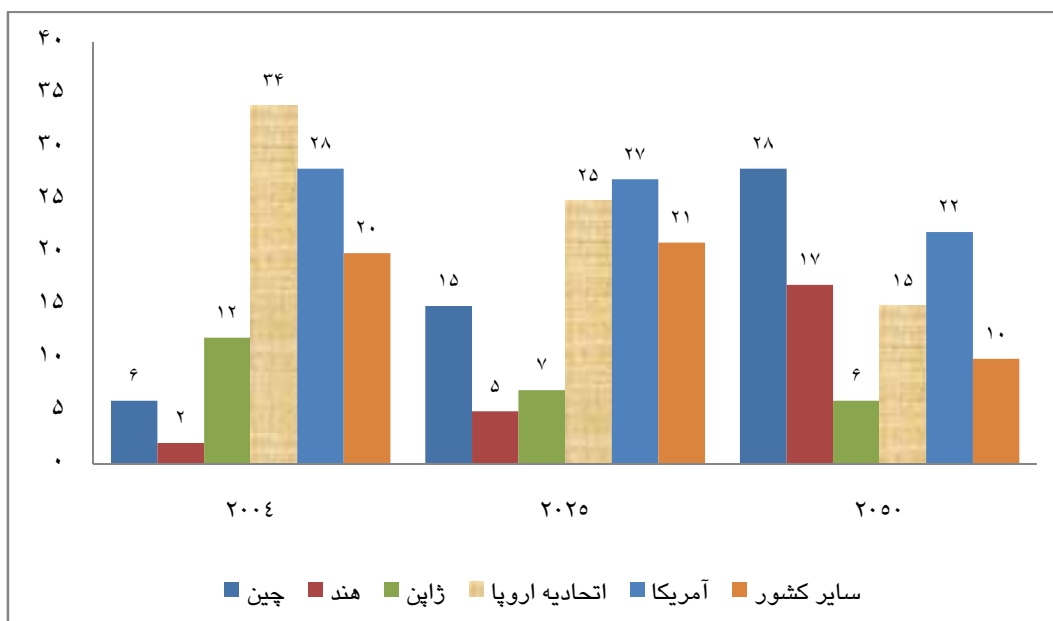


نمودار ۲. سهم از سود ناخالص جهان (در برابری قدرت خرید)، ۱۹۸۰-۲۰۲۰



Sources: IMF and EIU.

نمودار ۳. سهم از سود ناخالص جهان، ۲۰۰۴-۲۰۵۰



Source: Keystone India

در این میان، مهمترین دلایل تقویت قدرت اقتصادی سایر کشورها در دوران جنگ سرد تاکنون متأثر از سه عامل زیر به وجود آمده است:

۱-۱-۲. جهت‌گیری‌های یک‌جانبه‌گرایانه اقتصادی - سیاسی دولت آمریکا

سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا در حوزه سیاسی و اقتصادی از یک‌سو به افزایش هزینه‌های



خارجی سیاست خارجی آمریکا منجر شده و از سوی دیگر سبب تشدید شکاف در نظام اقتصاد لیبرال شده است در این زمینه سیاست‌های حمایت‌گرایانه آمریکا به تقابل آن با سایر دولت‌ها منجر شده و مداخلات خارجی آن نیز به تضعیف اقتصاد ملی آن کمک کرده است چنانچه جنگ عراق هزینه‌های داخلی را سالیانه ۸ درصد افزایش داده و سیاست‌های غلط اقتصادی و سیاسی موجب شده است که امروز آمریکا از مازاد بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به کسری بودجه حدود ۲۰۰ میلیارد دلاری در سال ۲۰۰۸ و بدهی ۱۳ تریلیاردی برسد.

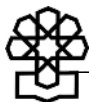
۲-۱-۲. توسعه اقتصادی سایر دولت‌ها

یکی دیگر از دلایل تضعیف قدرت آمریکا، تقویت جایگاه اقتصادی دولت‌ها از نظر منابع مالی، انسانی و تکنولوژی در نظام بین‌الملل بوده که منجر به تکثر کانون‌های ثروت و تولید در جهان گردیده و این کشورها را در وضعیت مطلوب‌تری قرار داده است. بنابراین با بهبود شرایط اقتصادی این دولت‌ها، آنان در کنار یکدیگر - و در مواردی در چارچوب سازمان‌های دیگری مستقل از آمریکا - مجموعه وسیعی از بازیگران را شکل داده‌اند که قادر به اعمال نفوذ منطقه‌ای و جهانی هستند.

۲-۱-۳. جهانی شدن اقتصاد و سیاست بین‌الملل

وضعیت امروزی اقتصاد سیاسی بین‌الملل تنها به دلیل تقویت حضور دیگر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در تقسیم سهم آمریکا در اقتصاد جهانی و یا شکست سیاست‌های آمریکا به وجود نیامده، بلکه این مسئله همچنین نتیجه اجتناب‌ناپذیر جهانی شدن است. به عبارت دیگر بحران اقتصادی آمریکا که عمدتاً به دلیل افزایش قیمت نفت، کاهش ارزش دلار و بحران اعتباری در داخل و متأثر از جهت‌گیری‌های سیاسی اقتصادی و انرژی آمریکا بروز یافته است در کنار شرایط جدید منبعت از جهانی شدن و قدرت‌یابی سایر بازیگران جهانی، پتانسیل ایجاد تغییر در صورت‌بندی نظام بین‌الملل را به وجود آورده است. بنابراین هر یک از سه وضعیت افول قدرت آمریکا، قدرت‌یابی سایر مراکز قدرت و یا همزمانی دو مورد یاد شده می‌تواند تنها در بستر شرایط جدید ناشی از جهانی شدن شکل گرفته است.

از سوی دیگر، توان مدیریت اقتصاد سیاسی بین‌الملل توسط آمریکا نیز به دلیل گسترش رقابت و تعارض در سیاست‌های آمریکا و دیگر قدرت‌های اقتصادی به‌ویژه در پرتو بحران مالی اخیر این کشور تضعیف شده است در این زمینه سیاست‌های اقتصادی اعم از سیاست‌های حمایت‌گرایانه که در چارچوب قوانین سال ۱۹۷۴ و ۱۹۸۴ وضع و اعمال شد و همچنین وضع عوارض گمرکی بالا در خصوص برخی کالاها مانند فولاد در سال ۲۰۰۱ و سایر اقدامات یکجانبه و



یا دو جانبه مانند منطقه‌گرایی در قاره آمریکا به تدریج زمینه‌های افول نقش رهبری آمریکا در عرصه اقتصاد بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم - که مبتنی بر تعقیب سیاست‌های چندجانبه‌گرایانه اقتصادی و ایجاد و ترویج یک سیستم باز اقتصادی بوده - را فراهم کرده است. در واقع، تأکید آمریکا بر استقرار نظام اقتصادی باز عامل اساسی ایجاد نظم هژمونیک سیاسی و اقتصادی به رهبری واشنگتن در سال‌های پس از جنگ شده بود، اما روی‌آوری این کشور به سیاست‌های تجاری خلاف معاهدات بین‌المللی مانند گات و WTO و اقدامات یک‌جانبه در وضع عوارض گمرکی نسبت به برخی کالاها علاوه بر آنکه موجب کاهش ورود کالاهای خارجی به بازارهای آمریکا گردیده، موجبات نارضایتی سایر کشورها را فراهم آورده و نهایتاً خود زمینه‌ساز افول جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل شده است. اقدام دولت ایالات متحده در اجرای یک سلسله سیاست‌های حمایتی در اقتصاد این کشور، از جمله کاهش مالیات‌ها، تزریق پول به برخی از بنگاه‌ها، خریداری برخی مؤسسات و نهایتاً محدودسازی ورود برخی از کالاها به بازارهای آمریکا، واکنش‌های منفی بسیاری را در میان متحدین آمریکا و سایر کشورها به وجود آورده است.

در این شرایط، بحران مالی آمریکا در سال ۲۰۰۸ میلادی موجبات ضعف و کاهش قدرت اقتصادی این ابرقدرت قرن بیستم را فراهم آورده است چنانچه رئیس‌پیشین فدرال رزرو آمریکا و بسیاری از مقامات سیاسی و اقتصادی این کشور هشدار داده‌اند که بحران مالی اخیر، قدرت اقتصادی آمریکا را به شدت کاهش داده است براساس این برخی از اندیشمندان روابط بین‌الملل با مقایسه افول قدرت انگلیس در قرن ۲۰ میلادی که از تضعیف جایگاه اقتصادی آن آغاز شده بود بر پایان امپراتوری و قدرت هژمونیک آمریکا در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و امنیتی در جهان تأکید می‌کنند، زیرا که طبیعتاً در عصری که پیوستگی مسائل سیاسی، اقتصادی، نظامی و... به اثبات رسیده است و موضوعات اقتصادی و ژئواکونومیک اهمیت بسیار زیادی یافته‌اند، بحران اقتصادی در آمریکا علاوه بر آنکه قدرت اقتصادی این کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بر سایر مؤلفه‌های قدرت آمریکا نیز تأثیرگذار خواهد بود.

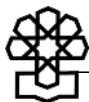
در این بحران مالی اگرچه کشورهای اروپایی و برخی دیگر از کشورها با تبعیت از آمریکا وارد عمل شدند و مبالغ کلانی را به اقتصادهای ملی خود تزریق کردند، اما تداوم بحران اقتصادی و گسترش آن به بخش‌های مختلف، دولت آمریکا را ناگزیر از توسعه اقدامات حمایت‌گرایانه خود نموده است که این اقدامات برخلاف مقررات معاهدات بین‌المللی و رژیم‌های اقتصادی موجود مانند WTO می‌باشد و بدون تردید به زیان اقتصاد ملی کشورهای دیگر تمام خواهد شد. از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا تلاش کرده است به منظور توجیه اقدامات خود به دیپلماسی اقتصادی دست زند و چاره مشکلات خود را در اجلاس‌های بین‌المللی مانند تلاش برای برگزاری اجلاس G20



پیگیری کند تا از این طریق، هزینه‌های ناشی از بحران اقتصادی موجود را بین متحدین خود و شرکت‌کنندگان در اجلاس تقسیم نماید.

از سوی دیگر، در بحران اقتصادی اخیر اقدام دولت آمریکا در خرید چند بانک و شرکت بیمه، که نمادهایی آشکار از مداخله‌گرایی دولتی در اقتصاد و برخلاف اصول بنیادین اقتصاد لیبرالی است، موجبات اعتراض متحدین اروپایی را فراهم آورده است. این اعتراضات هنگامی به اوج خود رسیده که دولت آمریکا با هدف حمایت از صنعت اتومبیل‌سازی، محدودیت‌هایی را برای ورود اتومبیل خارجی به بازارهای این کشور اعمال کرده است. این اقدامات علاوه‌بر آنکه برخلاف مقررات سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی است، اصل چندجانبه‌گرایی و سیستم اقتصادی باز را هم نقض می‌کند. اینها همان اصولی بودند که پس از جنگ جهانی دوم به کمک توان اقتصادی آمریکا آمدند و آن را در اوج قرار دادند و موجب شدند اقتصاد ایالات متحده آمریکا نظم هژمونیک مورد نظر خود را در ساختارهای اقتصادی و سیاسی نظام بین‌الملل ایجاد نماید. بنابراین یک‌جانبه‌گرایی آمریکا موجب فاصله گرفتن متحدین از این کشور شده است و نقش رهبری و اشنگتن در سازوکارهای اقتصاد بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی را تضعیف می‌کند. این موضوعی است که در پی بحران اخیر تا حدودی رخ داده است و به همین دلیل مقامات سایر کشورها از افول نقش هژمونیک آمریکا در نظام بین‌الملل صحبت نموده‌اند. وزیر اقتصاد آلمان بحران اقتصادی غرب را به پایان ابرقدرتی آمریکا مربوط کرد و به این نکته اشاره کرد که شاید آمریکا دیگر ابرقدرت اقتصادی نباشد.

نکته مهم دیگر در این خصوص این است که به دلیل حاکمیت شرایط خاص بر اوضاع اقتصاد بین‌الملل، ایجاد سازوکارهای چندجانبه از اقبال کمتری برخوردار می‌باشد. هم‌اکنون تضاد منافع بین قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان بسیار شدید است و هر یک از دولت‌های درگیر در بحران تلاش می‌کنند خود را از آثار سوء بحران نجات دهند. از همین رو برگزاری اجلاس‌های بین‌المللی و تلاش‌های صورت گرفته برای هماهنگی در نحوه مقابله با بحران اقتصادی کمتر موفقیت‌آمیز بوده است و کشورها به اقدامات یک‌سویه و یک‌جانبه دست زده‌اند. بنابراین دستیابی به یک نظام برخوردار از همکاری‌های چندجانبه از شانس و اقبال کمتری برخوردار شده است، این موضوع خود ایجاد نظم هژمونیک و ثبات رهبری یک کشور مانند آمریکا را با مشکلات اساسی مواجه می‌نماید. بسیاری از کارشناسان معتقدند در مقطع کنونی نه تنها ایالات متحده آمریکا بلکه هیچ قدرت دیگری به تنهایی قادر به ایجاد یک سیطره و هژمونی بر ساختارهای اقتصادی و سیاسی و اداره جهان نیست و درواقع بحران اقتصادی کنونی چشم‌انداز پایان برتری جهانی آمریکا را می‌گشاید، گذار به سوی جهانی چندقطبی را سرعت می‌بخشد، عملاً حضور نظامی آمریکا در



سطح بین‌المللی را با پیامدهای سیاسی منفی چشمگیری مواجه می‌سازد و نظام جهانی مورد ادعای آمریکا را زیر سؤال می‌برد. بنابراین اگرچه براساس گزارش شورای اطلاعات ملی آمریکا این احتمال وجود دارد که آمریکا در سال ۲۰۲۵ همچنان بازیگر اول در دنیا باشد، قدرت این کشور - حتی در حوزه نظامی - کاهش یافته و نفوذ واشنگتن بسیار محدود خواهد شد، زیرا که در نتیجه خسارات سنگین وارد شده به آمریکا در نتیجه بحران مالی اخیر و رشد همزمان چین، جابجایی قدرت در جهان که گزارش یاد شده پیش‌بینی کرده بود، سرعت گرفته است در شرایط جدید برزیل، روسیه، چین و هند - هم‌اکنون در حال بازی کردن نقش‌های مهمتری در امور اقتصادی دنیا هستند. شرایط حاکم در اقتصاد جهانی که بیشتر در دست آمریکا بود و کشورهای صنعتی غربی آن را یاری می‌کردند، با سرعت قابل توجهی افول کرده است، لذا شاید بحران اقتصادی آمریکا مرتبه بین‌المللی آمریکا را چندان پایین نیاورده باشد، اما سرعت و کیفیت قدرت‌یابی سایر بازیگران در اندازه‌ای است که همان اندازه تنزل درجه فاصله آمریکا را با دیگر مراکز قدرت تقلیل داده و یا همسان ساخته است. بنابراین در ترسیم وضعیت جدید بازیگری قدرت‌های نوظهور در حال خیزشی که به طرق مختلف در صدد اعمال قدرت و اداره جهان هستند از اهمیت بسیاری برخوردار است چنانچه در اجلاس جهانی اقتصاد در پیتسبورگ که ۲۴ تا ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۰ برگزار شد، رهبران کشورهای بزرگ صنعتی توافق کردند که مسئولیت نظارت بر اقتصاد جهانی را برعهده گروه بزرگ‌تری متشکل از ۲۰ کشور (G20) بگذارند. در لیست آنها چین، هند، برزیل، ترکیه و دیگر کشورهای در حال توسعه به چشم می‌خورد. اگرچه در توانایی این گروه بزرگ‌تر برای رهبری اقتصاد جهانی تردیدهایی وجود دارد، شکی نیست که نفس این حرکت نشان از انتقال مکان قدرت جهانی اقتصاد از غرب به شرق و جنوب دارد - و با این تغییر، افول قدرت اقتصادی آمریکا به ثبت رسید. در واقع، اهمیت واقعی G20 نه انتقال قدرت از گروه ۷ یا ۸ بلکه انتقال قدرت از آمریکاست، زیرا که حتی در طول ۳۳ سال تشکیل جلسات گروه ۷، آمریکا حرف اول را در آن می‌زد. همچنین براساس گزارش‌های خبری، رقیبان اقتصادی آمریکا در جلسات محرمانه در حال بررسی چگونگی حذف دلار از معاملات جهانی هستند. تاکنون، استفاده از دلار به‌عنوان ارز بین‌المللی امتیاز اقتصادی فوق‌العاده‌ای به آمریکا بخشیده بود: واشنگتن تنها با چاپ دلار به اهداف بین‌المللی خود می‌رسید در حالی که دیگر ملت‌ها اغلب باید با تحمل هزینه‌های سنگین نرخ خود را به دلار تغییر می‌دادند. هم‌اکنون بسیاری از کشورهای فعال در عرصه تجارت بین‌الملل - مانند چین، روسیه، ژاپن، برزیل و کشورهای نفتی خلیج فارس - از یورو یا دیگر ارزها به‌عنوان ارز واسطه استفاده می‌کنند اگر این شیوه ادامه پیدا کند، چنان طرحی سقوط سهمگین ارزش دلار و ریشه‌کن شدن قدرت آمریکا در امور اقتصادی بین‌الملل را تسریع خواهد کرد. نفس این حقیقت که برزیل،



روسیه، چین و هند تصمیم به شکل دادن به یک گروه و توافق به منظور هماهنگ‌سازی تلاش‌هایشان برای حذف دلار از مبادلات جهانی و انجام اصلاحات در صندوق بین‌المللی پول گرفتند، بسیار مهم بود، زیرا که این کشورها روی هم قریب به ۴۲ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و انتظار می‌رود تا سال ۲۰۳۰ نزدیک به ۳۳ درصد درآمد ملی دنیا را به خود اختصاص دهند.

از سوی دیگر، کشورهایی که بیشتر در امور مهم جهانی از آمریکا مشورت می‌گرفتند، هم‌اکنون در حال چشم‌پوشی از واشنگتن هستند و در عوض شبکه‌های مستقل سیاسی خود را تشکیل داده‌اند. تمایل آمریکا برای اعزام نیروهای نظامی خود به خارج از مرزهای خود کاهش یافته و علت آن افزایش قدرت رقبا آن و نیز تکیه بازیگران غیردولتی بر ابزارهای «نامتقارن» برای مقابله با آمریکاست براساس این سال ۲۰۰۸ را می‌توان زمانی دانست که آمریکا دیگر از پله ابرقدرتی پایین آمده و مجبور شده است مانند دیگر بازیگران برتر عرصه جهانی رفتار کند در واقع، بحران اقتصادی آمریکا پایان لحظه تک‌قطبی آمریکا در نظام بین‌الملل را رقم زده است و این ایده که در دهه ۱۹۹۰ میلادی در مورد تداوم و ثبات نظام تک‌قطبی تا چندین دهه را مطرح کرده بود زیر سؤال برده است.

۲-۲. ظهور قدرت‌های جدید و تقویت چندجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل

یکی دیگر از مهمترین شاخصه‌های افول قدرت آمریکا را می‌توان در ایجاد قدرت‌های نوظهور در روابط بین‌الملل و تلاش آنان برای گسترش فضای چندجانبه‌گرایی در روابط میان کشورها و بسط رژیم‌های بین‌المللی عام و فراگیر و مقابله آنان با یک‌جانبه‌گرایی آمریکایی مشاهده کرد. در این میان روسیه، هند، برزیل و چین چهار قدرت اصلی در حال ظهور جهان هستند که با به قدرت رسیدن آنان در صحنه جهانی، معادله جدیدی در جهان شکل گرفته که تفکر آمریکایی را به شدت منزوی کرده است. این مسئله در شرایطی از اهمیت بیشتر برخوردار شده که همزمان با رشد و توسعه اقتصادی گسترده این کشورها و افزایش سهم آنان در اقتصاد سیاسی بین‌المللی، مخالفت آشکار آنان با سیاست‌های برتری‌طلبانه آمریکا نیز تشدید شده است. در واقع این کشورها اگرچه تا ابتدای قرن بیست‌ویکم بیشتر براساس رشد بسیار زیاد اقتصادشان مورد توجه قرار می‌گرفتند، اما پس از سال ۲۰۰۱ و تلاش آنان برای مشارکت مستقیم و مؤثر بر تحولات جهانی در حفظ صلح و امنیت بین‌الملل و مسائلی مانند مخالفت با اقدام یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا در جنگ عراق ۲۰۰۳، پرونده هسته‌ای ایران و مسئله فلسطین و گسترش فعالیت این کشورها در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و... نشان داده است که نظام بین‌الملل به سمت چندجانبه‌گرایی حرکت کرده است. در این شرایط با به قدرت رسیدن کشورهای جدید، شرایط آمریکا در معادلات سیاسی جهان، افول شدید



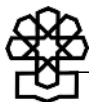
قدرت جهانی آمریکا را به دنبال داشته و لذا تعاملات دیپلماتیک و مدل‌های اقتصادی نوینی باید جایگزین شوند این مسئله با توجه به اینکه این کشورها هیچ ترسی از اظهار آشکار مخالفت خود با سیاست‌های آمریکا را ندارند نیز بر پیچیدگی و گستردگی چالش‌های جدید قدرت آمریکا در جهان افزوده است.

مجموعه این شرایط سبب شده است که از حضور مؤثر و مستقیم آمریکا حتی در حوزه‌های نفوذ سنتی آن نیز کاسته شود. در این زمینه تضعیف قدرت آمریکا را می‌توان با بررسی وضعیت سیاسی اقتصادی آمریکای لاتین - که حیات خلوت آمریکا محسوب می‌شود - و روابط این کشورها با آمریکا مشاهده کرد چنانچه تقویت دولت‌های آمریکا ستیز در این منطقه در کشورهایمانند کوبا، ونزوئلا، بولیوی و نیکاراگوئه و سیاست‌های مقابله‌جویانه آنان در برابر آمریکا و روابط گسترده آنان با ایران و سایر قدرت‌های بزرگ به‌ویژه چین نشان‌دهنده تضعیف موقعیت آمریکا در این منطقه است و با حضور سایر قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه چین باعث نگرانی آمریکا شده است. در این زمینه برزیل، قوی‌ترین متحد منطقه‌ای آمریکا از یک‌سو از دستور کارهای آن در مورد مسائل ایران پیروی نمی‌کند و روابط خود را با ایران گسترش داده است. چنانچه هیلاری کلینتون برای جلب حمایت برزیل از تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران بدین کشور سفر کرد، اما ناکام ماند و برزیل با به رسمیت شناختن دولت فلسطینی در مرزهای ۱۹۶۷ برخلاف خواست آمریکا در برگزاری نشست‌های صلح خاورمیانه و منافع اسرائیل به‌عنوان مهمترین متحد آمریکا گام برداشته است. ازسوی دیگر برزیل سیاست‌های مستقلی مانند انعقاد توافقنامه سه‌جانبه با ترکیه در مورد برنامه هسته‌ای ایران و تقویت حضور در آمریکای لاتین را نیز پیگیری کرده که سبب شده است هم‌اکنون بسیاری از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل رهبری دیپلماسی عمومی برزیل را به‌عنوان یک قدرت بزرگ مستقل پذیرفته‌اند.

ازسوی دیگر رشد اقتصادی این کشورها و رقابت آنان به‌ویژه در صنایع استخراجی، تولیدی و صادرات مواد اولیه و صنعتی با آمریکا نیز به‌صورت تصاعدی در حال افزایش است به‌گونه‌ای که با گذشت سه سال از بحران مالی آمریکا، منطقه آمریکای لاتین بار دیگر به نرخ رشد سریعی دست یافته است درحالی که وضعیت آمریکا این‌گونه نیست، این وضعیت را باید با آنچه در دوران رکود بزرگ رخ داد مقایسه کرد زمانی که سرمایه‌گذاری آمریکا و بازار صادرات در دهه ۱۹۳۰ دچار رکود شد، اقتصاد آمریکای لاتین تقریباً ویران گشت، گزارش منتشره از جانب جامعه ملل نشان می‌داد که شیلی، بولیوی و پرو بزرگ‌ترین رکود اقتصادی جهان را تجربه کردند. امروزه وضعیت کاملاً متفاوت است. برزیل، آرژانتین و مکزیک وضعیت ناشی از رکود اقتصاد جهانی را ترمیم کرده‌اند، تحقیقات سازمان ملل نشان می‌دهد که نرخ رشد اقتصادی کشورهای منطقه در سال ۲۰۱۰



بالغ بر ۴/۳ درصد خواهد بود، اگر قدرت مصرف‌کنندگان آمریکا پایین بماند محصولات آمریکای لاتین به جای دیگری صادر خواهند شد. انتظار می‌رود تا سال ۲۰۳۲، برزیل، روسیه، هندوستان و چین در میان ۶ اقتصاد برتر جهانی قرار گیرند، در میان این چهار کشور برزیل حائز رتبه اول است. از سوی دیگر شیلی در تولید مس جای آمریکا را گرفته است در واقع آمریکا در گذشته بزرگ‌ترین تولیدکننده مس در جهان بود، اما هم‌اکنون تولید مس شیلی ۳۰۰ درصد بیشتر از آمریکاست، در سال ۱۹۲۹، ۴۹ درصد مس جهان در آمریکا تولید می‌شد. امروز آمریکا در حدود ۱/۲ میلیون تن مس تولید می‌کند در حالی که این میزان در شیلی بالغ بر ۵/۴ میلیون تن است. همچنین اگرچه آمریکا در گذشته در تولید آهن رتبه اول جهان را داشت اما هم‌اکنون تولید آهن در برزیل چهار برابر بیش از آمریکاست. در واقع اگرچه در سال ۱۸۹۲، بزرگ‌ترین معدن آهن جهان در منطقه دریاچه‌های بزرگ کشف شد و این کشف سرچشمه قدرت صنعتی آمریکا به‌شمار آمد، اما هم‌اکنون ذخایر اعلام شده آمریکا در حدود ۲۱۰۰ میلیون تن است و ذخایر اعلام شده هفت کشور از آمریکا بیشتر است و در این میان سهم برزیل بالغ بر ۸۹۰۰ میلیون تن است، آمریکا هر سال حدود ۵۴ میلیون تن آهن تولید می‌کند در حالی که این رقم در برزیل بالغ بر ۲۵۰ میلیون تن است. از سوی دیگر در یک دهه آینده میزان تولید نفت در کانادا و ونزوئلا از آمریکا پیشی خواهد گرفت آمریکا هر روز در حدود ۹ میلیون بشکه نفت تولید می‌کند. ونزوئلا و کانادا هرکدام در حدود سه میلیون تن تولید می‌کنند. ذخایر آمریکا در حدود ۲۱ میلیارد بشکه برآورد می‌شود و احتمالاً طی یک دهه پایان پذیرد، اما همسایگان نفتی آن به‌ترتیب بالغ بر ۹۹ میلیارد بشکه و ۱۷۸ میلیارد بشکه ذخایر ثبت شده دارند و در آینده دور نیز به تولید خود ادامه خواهند داد. در زمینه صادرات گوشت نیز که در گذشته آمریکا بزرگ‌ترین تولیدکننده گوشت جهان بود اگرچه آمریکا هنوز هم در این جایگاه قرار دارد، اما برزیل دو برابر صادرات گوشت آمریکا را داراست صادرات آمریکا در حدود ۸۰۰۰۰۰ میلیون تن در سال است در حالی که برزیل هر سال ۲۲۰۰۰۰۰ میلیون تن گوشت صادر می‌کند. اتحادیه صنفی آمریکا و کانادا بزرگ‌ترین مجموعه تولید گوشت را در برزیل تأسیس می‌کنند. صنعت گوشت یخ‌زده برای اولین بار وارد برزیل می‌شود. در آرژانتین نیز این صنعت مراحل آغازین خود را طی می‌کند. در این میان همکاری نزدیک و رو به گسترش قدرت‌های نوظهور با یکدیگر نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است چنانچه سرمایه‌گذاری‌های چین در آمریکای لاتین و اخیراً قراردادهای بزرگ آنان با برزیل در حوزه احداث کارخانه و راه‌آهن سریع‌السیر مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به این اطلاعات باید اذعان کرد که اگرچه شکوفایی اقتصادی چین واقعیتی انکارناپذیر است و رشد اقتصادی روسیه و برزیل اعتماد به نفس بسیاری به این کشورها داده است، اما کشورهای دیگری نیز در آمریکای لاتین و همچنین در آسیا نیز در زمره قدرت‌های بزرگ



قرار گرفته‌اند چنانچه در این زمینه آنتونی وان آگتماژل - مدیر اقتصادی‌ای که اولین بار اصطلاح «بازارهای درحال توسعه» را به کار برد- لیستی از ۲۵ شرکت که به اعتقاد وی غول‌های بین‌المللی آینده دنیا خواهند بود را تهیه کرده‌است. جالب آن است که کشورهای برزیل، مکزیک، کره جنوبی و تایوان هرکدام چهار شرکت در این لیست دارند. سه شرکت در این لیست هندی هستند. دو شرکت چینی و شرکت‌هایی از کشورهای آرژانتین، شیلی، مالزی و آفریقای جنوبی، باقی شرکت‌های این لیست را تشکیل می‌دهند. حقیقت آن است که ما شاهد چیزی بیش از پیشرفت چین یا آسیا هستیم، دنیا شاهد قدرت گرفتن دیگر کشورهاست، کشورهایی که جزء قدرت‌های اقتصادی جهان نبوده‌اند. در این شرایط، روسیه، چین، برزیل و هند، چهار قدرت درحال ظهور جهان، به دنبال ارز فراملی جایگزین دلار هستند. این کشورها چندین نشست برگزار کرده و در مورد ایجاد یک ارز فراملی به بحث و گفتگو پرداخته‌اند، وجود چنین ارزی باعث می‌شود جایگاه دلار آمریکا به عنوان یک ارز معتبر جهانی تضعیف شود.

براساس این افول قدرت آمریکا در قرن اخیر به گونه‌ای است که حتی اگر آمریکا به درون بحران‌های مالی نیز فرو نمی‌رفت، شکل‌گیری قدرت‌های نوظهور اقتصادی و سیاسی در جهان، قدرت آمریکا را با چالش مواجه می‌ساخت، زیرا که اگرچه در سطح سیاسی و نظامی هنوز در دنیای تک‌قطبی زندگی می‌کنیم، ولی در ابعاد دیگر زندگی - اقتصادی، مالی، اجتماعی و فرهنگی - سهم آمریکا از تأثیرگذاری و قدرت روز به روز کمتر می‌شود. معادله جدید قدرت در دنیا بیش از آنکه حاصل از کم شدن قدرت آمریکا در سطح جهان باشد، ناشی از قدرت گرفتن دیگر کشورهاست. این موضوع باعث به وجود آمدن جهانی کاملاً متفاوت با جهانی شده که ما در گذشته شاهد آن بوده‌ایم. لذا در فضای کنونی، جنگ و صلح، اقتصاد، ایده‌های جدید و هنر اکنون توسط مردمانی متفاوت در اقصی نقاط جهان تعیین و یا جهت داده می‌شوند و آمریکا دیگر نمی‌تواند سیاست خارجی دوران جنگ سرد و همچنین موضع اقتدار خود مبتنی بر «یا با ما یا علیه ما» را دنبال کند.

در این شرایط جدید، قدرت چانه‌زنی آمریکا در محافل جهانی و بین‌المللی نیز کاهش جدی یافته است به طوری که در ارزیابی قدرت چانه‌زنی این ابرقدرت در شرایط فعلی آمریکایی‌ها بدون دادن امتیاز قادر به جلب آرای قدرت‌های منطقه‌ای و کسب امتیاز نیستند در این زمینه روسیه و چین در پرونده هسته‌ای ایران و تلاش آمریکا برای افزایش فشارهای بین‌المللی علیه ایران، سیاست‌های آمریکا را با چالش مواجه ساخته‌اند. در واقع امروزه قدرت‌های نوظهور بدون آنکه توجهی به فشارهای واشنگتن داشته باشند به طور فزاینده‌ای سیاست خارجی مستقلی را دنبال می‌کنند.

مجموعه این عوامل سبب شده است که در دوره اوباما آمریکا مجبور شود با تجدید نظری در سیاست یک‌جانبه خود (در دوره بوش) به سمت نوعی چندجانبه‌گرایی و تعامل روی آورد و کلیه



روندهای هزینه‌آور سیاسی و اقتصادی را با هم‌پیمانان خود به مشارکت گذارد این مسئله به‌ویژه در مهمترین چالش‌های سیاست خارجی آمریکا که این کشور به تنهایی قادر به حل آنان نیست کاملاً مشهود است. چنانچه آمریکا در تعاملات استراتژیک خود با روسیه با تغییر سیاست گذشته خود درصدد تعامل با روسیه و بازسازی روابط خود با آن در دوره اوباما برآمده و در مسائل بین‌المللی تلاش کرده است مواضع روسیه را نیز مورد توجه قرار دهد چنانچه با طرح عضویت روسیه در ناتو و یا تلاش برای جلب نظر آن در مورد پرونده هسته‌ای ایران کاملاً آشکار شده است همچنین آمریکا در زمینه استقرار صلح و امنیت در افغانستان و نیز به همکاری گسترده‌تر با متحدین خود در قالب ناتو روی آورده است. علاوه بر این در مورد طرح پرهزینه سپر دفاع موشکی نیز تلاش‌های گسترده‌ای برای جلب نظر سایر قدرت‌های بزرگ صورت گرفته است.

۲-۳. ناکامی نظامی آمریکا در جنگ‌های افغانستان و عراق

قدرت نظامی هر کشور از دیدگاه استراتژیست‌های واقع‌گرا همواره مهمترین مظهر قدرت آن به حساب می‌آمده است. براساس این یکی از مهمترین شاخصه‌های مؤثر در ارزیابی تضعیف قدرت آمریکا، شکست سیاست‌های نظامی این کشور در جهان به‌ویژه در منطقه خاورمیانه - که در سه دهه گذشته و به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در کانون توجه سیاست خارجی این کشور قرار داشته است - می‌باشد. چالش‌های سیاسی و راهبردی آمریکا در صحنه افغانستان و عراق و به موازات آن هزینه‌های بسیار زیاد آمریکا در این دو کشور، دو مؤلفه اساسی افول قدرت آمریکا در شرایط کنونی هستند که بر جایگاه آمریکا در میان سایر کشورها و به‌ویژه بر قدرت نرم آن در میان افکار عمومی جهانی نقش بسزایی داشته است به‌گونه‌ای که ناکامی‌های نظامی آمریکا در عراق و افغانستان را می‌توان سمبل افول آمریکا در نظام بین‌الملل کنونی دانست.

در این شرایط، بدون تردید رابطه تعاملی و دوجانبه‌ای میان هزینه‌های اقتصادی اجرای سیاست‌های آمریکا در این دو کشور و تداوم بحران افول قدرت اقتصادی آمریکا وجود دارد. چنانچه در دهه ۱۹۷۰ میلادی نیز حضور آمریکا در جنگ ویتنام زمینه تضعیف قدرت آمریکا و سرآغاز افول هژمونی آن را با سقوط نظام برتون وودز به‌وجود آورد. ازسوی دیگر بحران اقتصادی کنونی آثار منفی خود را بر حضور نظامی آمریکا در افغانستان و عراق بر جای گذاشته و تداوم حضور این کشور به‌ویژه در عراق را که هزینه‌های زیادی بر اقتصاد آمریکا تحمیل کرده را با چالش‌های جدی مواجه کرده است، به همین دلیل «باراک اوباما» رئیس‌جمهور آمریکا در شعار محوری تبلیغات انتخاباتی خود یعنی «تغییر» همواره خروج آمریکا از عراق را مطرح ساخته است. اوباما معتقد است جنگ عراق هزینه‌های زیادی را بر دوش آمریکا قرار داده و تاکنون هیچ



دستاوردی نداشته است، بنابراین ضرورت دارد واشنگتن سیاست خود درخصوص عراق را تغییر دهد. براساس این ناکامی نظامی آمریکا در مداخلات نظامی اخیر در افغانستان و تداوم فعالیت القاعده و طالبان در این کشور - که حتی آمریکا را به سمت تلاش برای همکاری با طالبان نیز پیش برده است - و همچنین ناتوانی آمریکا در ایجاد ثبات و امنیت در عراق مبین افول قدرت نظامی آمریکا و پایان عصر سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آن در جهان است. این مسئله را می‌توان با اشاره به آمار تلفات آمریکا در این دو کشور و ناتمام ماندن پرونده جنگ در آنان مشاهده کرد چنانچه «عمر عبدالمنعم»، نویسنده و پژوهشگر سرشناس مصری در گزارشی که در آن سخن از سقوط «امپراتوری آمریکا» در آینده نزدیک به میان آورد، درباره تلفات جانی ارتش آمریکا در جنگ عراق و افغانستان آن را خونبارترین جنگ از آغاز تأسیس کشور ایالات متحده آمریکا تا به امروز دانست، زیرا که آمریکا در جنگ عراق و افغانستان، بیش از ۶۰۰ هزار عدد از تجهیزات نظامی خود از جمله خودرو، نفربر، تانک، بالگرد و... را از دست داد و بیش از یک میلیون سرباز این ارتش در این دو کشور کشته و زخمی شدند و یا از بیماری‌های روحی و روانی رنج می‌برند.

۴-۲. تضعیف توان بازدارندگی و مهار سایر بازیگران

یکی از مهمترین ویژگی‌های قدرت هر کشور در روابط بین‌الملل براساس میزان توان آن در اجبار سایر کشورها به اقداماتی که در چارچوب خواسته‌ها و منافع آن است ارزیابی می‌کنند این مسئله در مورد قدرت‌های برتر و به‌ویژه در مورد قدرت هژمونیک - که بیشترین قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی در جهان را داراست - از اهمیت بسیاری برخوردار است براساس این توانایی بازدارندگی و مهار سایر بازیگران و به‌ویژه دولت‌های مخالف سیاست‌های آمریکا بخش مهمی از استراتژی سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا را در دوره پس از جنگ جهانی دوم و گسترش سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا تشکیل داده است چنانچه سیاست سد نفوذ و مهار در طول جنگ سرد در قبال شوروی اعمال شده و پس از جنگ سرد نیز در قبال دولت‌های مخالف سیاست‌های آمریکا مانند ایران، عراق و... اجرایی شده است. با این وجود تفاوت آشکاری میان دستاوردهای آمریکا و نتایج سیاست مهار و بازدارندگی آن در دوره جنگ سرد و پس از آن وجود دارد. به‌گونه‌ای که موارد متعددی از ناکامی‌های آمریکا در سیاست خارجی آن پس از جنگ سرد وجود دارد که نشان می‌دهد قدرت جهانی آمریکا به‌دلیل مقاومت قدرت‌های جدیدی که در برابر منطق سلطه آن ایستادگی می‌کنند، به‌شدت تضعیف شده است در این زمینه ناکامی آمریکا در ایجاد اجماع جهانی علیه پرونده صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، افول قدرت بازدارندگی و اتمام زمان کارآمدی منطق سلطه در روابط بین‌الملل را آشکار ساخته است. چنانچه در دیدار رئیس‌جمهور برزیل با احمدی‌نژاد در



مورد همکاری این دو کشور، داسیلوا به‌طور آشکار اعلام کرد که «ما حق نداریم که فکر کنیم که دیگران باید مثل ما فکر کنند». این مسئله نشان‌دهنده موج جدیدی در مناسبات بین‌الملل و پاسخی شفاف و محکم به جهان غرب بود همچنین اردوغان، نخست‌وزیر ترکیه نیز در استقبال از احمدی‌نژاد در ترکیه گفت که هسته‌ای شدن حق ایران است و برنامه هسته‌ای ایران یک برنامه «صلح‌آمیز» است. براساس این، با وجود اینکه غرب فشار زیادی به بسیاری از کشورها از جمله ترکیه و برزیل برای کاهش سطح روابطشان آورده، اما نه تنها این فشارها و تهدیدها به هیچ وجه جواب نداد، بلکه روز به روز روابط ایران و این کشورها نیز بهبود یافته است. این مسائل نشان می‌دهد که امروزه دیگر سیاست تهدید و تطمیع به تنهایی جواب نمی‌دهد چنانچه برخلاف خواست آمریکا، دیگر کشورها به روابطشان با ایران ادامه می‌دهند، ایران روز به روز به سوره نزدیک‌تر می‌شود، رابطه ونزوئلا با کوبا هر روز گرم‌تر می‌شود و ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و درحال رشد هسته‌ای، با داشتن عمق استراتژیک و عوامل نفوذ در خاورمیانه یعنی حماس، جنبش جهاد اسلامی فلسطین، حزب‌الله لبنان و شیعیان منطقه‌ای متمایل به دولت ایران، می‌تواند نظم مورد نظر ایالات متحده و متحدانش را برهم بزند و موازنه قوا را به سود خود تغییر دهد.

مجموعه این تحولات نشان می‌دهد که سیاست‌های آمریکا در بازدارندگی و مهار سایر بازیگران در شرایط کنونی شکست خورده و دیگر دوران تهدیدات نظامی در جهان به پایان رسیده است. همچنین دوران اهمیت تقویت روابط با قدرت‌های بزرگ گذشته و اکنون دورانی شروع شده است که دیگر همچون گذشته، کشورها خواهان سیطره ارزش‌های آمریکایی بر کشورشان نیستند و ارزش‌های غربی نیز جذابیتشان را از دست داده‌اند.

۲-۵. افول قدرت نرم آمریکا در نظام بین‌الملل و رژیم‌های بین‌المللی

قدرت نرم یکی از مؤلفه‌های قدرت هر کشور است که در کنار قدرت نظامی و سایر عناصر مادی قدرت از اهمیت بسیاری برخوردار است. این مسئله به‌ویژه برای قدرت‌های بزرگ و کشورهایی که به دنبال جهانی‌سازی ارزش‌ها و فرهنگ خود با تأکید بر رسالتی جهانی در این زمینه هستند اهمیت دارد چنانچه آمریکا همواره در سیاست خارجی خود بر گسترش ارزش‌های آمریکایی و فرهنگ لیبرال تأکید داشته و حتی جنگ سرد با شوروی را در چارچوب تقابل ایدئولوژی کاپیتالیستی و کمونیستی تعریف کرده بود با این وجود اگرچه با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد برخی از اندیشمندان غربی بر پایان تاریخ و فراگیر شدن فرهنگ لیبرال دمکراسی در جهان تأکید داشتند، اما سیاست‌های دوگانه آمریکا در قبال سایر کشورها و به‌ویژه مداخلات نظامی آن در سایر مناطق دنیا و آشکار شدن بعد عریان قدرت نظامی آمریکا برای افکار عمومی هم‌اکنون موج آمریکاستیزی



را در جهان تشدید کرده است این مسئله به‌ویژه در خاورمیانه با تقویت فرهنگ مقاومت تحت تأثیر انقلاب اسلامی و گسترش امواج قدرت نرم این جریان و ایران - به‌عنوان منبع اصیل آن - سبب تضعیف قدرت نرم آمریکا شده است. در واقع شکست سیاست‌های آمریکا در دو حوزه جنگ نرم و سخت در خاورمیانه در شرایط کنونی تشدید شده و آمریکا اگرچه به پشتوانه دلارهای خود سامانه رسانه‌ای قدرتمندی را در دنیا ایجاد کرده که اولین وظیفه آنها تقویت ایران‌هراسی، اسلام‌هراسی و تضعیف فرهنگ مقاومت در میان افکار عمومی است، اما واقعیت این است که معادلات امروز جهان مانند سال‌های جنگ سرد نیست و نمی‌توان مانند گذشته به تهدیدهای سخت و جنگ رسانه‌ها دل بست.

از سوی دیگر افول قدرت آمریکا را می‌توان در ساختار جدید آرایش نظام‌های سیاسی در خاورمیانه نیز مشاهده کرد در واقع خاورمیانه در انتظار تغییرات اساسی ضدآمریکایی و آمریکاستیزانه است، زیرا از یک‌سو گذار کشورهای منطقه به سمت مشارکت بیشتر مردم در حاکمیت ملی، زمینه حضور جریان‌های اسلامگرا در قدرت را به‌وجود آورده و چالش‌های حاکمیتی و هویتی حاکمان سنتی وفادار به آمریکا را تشدید کرده است و از سوی دیگر حاکمان جدید کشورهای منطقه برخلاف پدران خود ارتباط نزدیکی با آمریکا ندارند از این‌رو، روند انتقال قدرت در خاورمیانه به نفع غرب و به‌ویژه آمریکا نیست چنانچه این مسئله را در شرایط کنونی می‌توان در تحولات داخلی کشورهای عربستان، عراق و مصر مشاهده کرد.

در این میان، امروزه اگرچه موضوع افول شدید قدرت نرم آمریکا پوشیده نیست، اما سایر ابعاد قدرت سخت آمریکا هم متأثر از این موضوع، قابلیت‌ها و کارکردهای گذشته خود را به نحو ملموسی از دست داده است. این مسئله به‌ویژه از زمان حمله آمریکا به عراق، شدت بیشتری یافته به‌گونه‌ای که حتی «جوزف نای» نویسنده کتاب «قدرت نرم» نیز نسبت به استفاده بیش از حد از قدرت سخت آمریکا هشدار داده و آن را به تضعیف قدرت نرم آمریکا منتهی دانسته است. به همین دلیل، همواره توصیه می‌شود که آمریکایی‌ها چاره‌ای جز بازنگری در سیاست‌های خود ندارند و در صورتی که چنین بازنگری صورت نگیرد، قدرت آمریکا در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت.

از سوی دیگر امروزه اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه، مداخله‌جویانه آمریکا و سیاست‌های دوگانه آن در قبال سایر کشورها به‌ویژه در مسئله حقوق بشر نیز جایگاه این کشور به‌عنوان قدرت برتر و مسلط جهانی را زیر سؤال برده است این مسئله به‌ویژه در کنار سیاست‌های ضدحقوق بشری آمریکا در داخل این کشور و در سایر کشورها، به افول قدرت نرم آمریکا در نظام بین‌الملل و رژیم‌های بین‌المللی منجر شده است چنانچه ناتوانی این کشور در اقناع افکار عمومی جهان در برابر اجرای برنامه‌های نظامی و دخالت‌های سیاسی در سایر کشورها و اعتراضات گسترده نسبت به



سیاست‌های جنگ‌طلبانه آمریکا را می‌توان شاهدی بر این مدعا دانست علاوه بر این، موارد متعدد نقض حقوق بشر توسط آمریکا در افغانستان و عراق مانند کشتار مردم بی‌گناه، اقدام‌های ضدحقوق بشری به خصوص شکنجه زندانیان، ربایش افراد از ملیت‌های مختلف، سوءاستفاده از ضوابط و قوانین بین‌المللی و ایجاد زندان‌های مخوف در نقاط مختلف دنیا، خسارت جبران‌ناپذیری را بر قدرت نرم آمریکا وارد کرده‌اند. چنانچه در اجلاس اخیر شورای حقوق بشر نیز کشورهای مختلف به انتقاد از آمریکا پرداختند.

۶-۲. بیداری ملت‌های جهان و به‌ویژه بیداری اسلامی

با افول سلطه سیاسی، اقتصادی آمریکا در نظام بین‌الملل و به‌ویژه کاهش قدرت نرم آن در میان دولت‌ها، ملت‌ها و افکار عمومی جهانی، امروزه شاهد گسترش موج بیداری ملت‌های جهان بالاخص در میان کشورهای اسلامی هستیم. این مسئله که تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران و استقامت آن در برابر نظام سلطه نیز تشدید شده است خیزش وسیعی را میان ملت‌های منطقه خاورمیانه به‌وجود آورده که گفتمان لیبرال دمکراسی آمریکایی را با چالش‌های جدی مواجه کرده و در افول نظام استکباری و مشخصاً آمریکایی نقشی اساسی ایفا کرده است. به‌گونه‌ای که امروزه علیرغم گسترش روابط دولت‌های منطقه با آمریکا، موج آمریکاستیزی به‌شدت رشد کرده و گفتمان مقاومت به هسته اصلی خواسته‌های ملت‌های خاورمیانه تبدیل شده است. این مسئله از چنان اهمیت برخوردار است که به اذعان مقامات غربی در هر کشور این منطقه که انتخابات آزاد برگزار شود جریان مقاومت به پیروزی می‌رسد. چنانچه در انتخابات فلسطین، عراق و یمن این مسئله نمایان شده است.

براساس این امروزه از یک‌سو آمریکا سیاست‌های خود را برای مقابله با بیداری ملت‌های جهان در قالب دیپلماسی عمومی و مدیریت افکار عمومی و تسلط بر رسانه‌های بین‌المللی به‌منظور مهندسی افکار عمومی گسترش داده است و ازسوی دیگر برای مقابله با بیداری اسلامی نیز سیاست اسلام‌هراسی آمریکا به روش‌های گوناگونی مانند معرفی اسلام طالبانی و جریان‌های افراطی و سلفی مانند القاعده به‌عنوان اسلام اصیل، ایران‌ستیزی و ... پیگیری می‌شود. با این وجود سیاست‌های آمریکا در دهه‌های اخیر اثبات کرده است که براساس فرموده امام خمینی (ره) قرن آینده قرن اسلام است و اسلام ابرقدرت‌ها را به خاک نلت خواهد نشاند. غرب نیز با تمام بازی‌های رسانه‌ای و با تحریم‌ها و تهدیدها موفق نشده جلوی این گستردگی را بگیرد چنانچه در نظرسنجی که خبرگزاری الجزیره اخیراً در مورد تحریم‌های ایران برگزار کرد شرکت‌کنندگان که عموماً از کشورهای مصر و عربستان بودند رأی به غیرقانونی بودن این تحریم‌ها دادند.

علاوه بر این، گسترش موج حمایت مردمی از ملت مظلوم فلسطین و محکومیت جنایات اسرائیل



در نهادهای بین‌الملل - علیرغم حمایت‌های بی‌دریغ آمریکا از رژیم صهیونیستی - نیز نشان‌دهنده بیداری جهانی و به‌ویژه افکار عمومی مردم خاورمیانه می‌باشد.

۳. شاخصه‌های داخلی افول قدرت آمریکا

موقعیت هر کشوری در نظام بین‌الملل از حیث میزان توانایی آن در شکل‌دهی به ترتیبات جهانی و اثرگذاری بر روندها و فرآیندهای بین‌المللی بستگی تام به ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و شرایط داخلی آن کشور دارد. به‌طور طبیعی بهبود شاخص‌های مختلف و متعدد داخلی در یک کشور تأثیری فزاینده بر موقعیت آن در محیط بین‌المللی بر جای خواهد گذاشت. افول شاخص‌ها و شرایط داخلی خود می‌تواند مهمترین محرک تضعیف موقعیت بین‌المللی یک کشور باشد. بر همین اساس بسیاری از تحلیلگرانی که از قطعیت افول موقعیت بین‌المللی آمریکا سخن می‌گویند به شرایط نامساعد داخلی این کشور طی سال‌های اخیر استناد کرده و بر همین اساس به دفاع از نظریه خود می‌پردازند. با نگاهی به وضعیت داخلی آمریکا به‌ویژه در یک دهه اخیر، قابل تأیید است که بسیاری از شاخص‌ها و استانداردهایی که زمانی این کشور را در صدر قدرت‌های جهانی قرار می‌داد با افت فاحشی مواجه شده است. همین امر نگرانی‌های فزاینده‌ای را در داخل آمریکا برانگیخته به‌گونه‌ای که موضوع احیای شاخص‌های رو به فرسایش داخلی به یک دغدغه مهم مقامات و صاحب‌نظران در آمریکا تبدیل شده است.

به‌طور کلی مهمترین شاخص‌های داخلی تأییدکننده افول قدرت آمریکا را می‌توان به‌شرح ذیل مورد اشاره قرار داد.

۳-۱. رشد پایین اقتصادی

از مشکلات اساسی که تأثیرات منفی بر شرایط داخلی آمریکا بر جای گذاشته است موضوع نرخ پایین رشد اقتصادی در این کشور است. صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی کرده بود که رشد اقتصادی آمریکا در بهترین وضعیت ۱/۹ درصد در سال ۲۰۱۰ است. این نرخ حداقل پایین‌تر از ده کشور توسعه‌یافته دیگر در دنیا است.

رشد اقتصادی آمریکا در سال ۲۰۱۰ حتی پایین‌تر از میزانی بود که اقتصاددانان انتظار داشتند و همین مسئله نگرانی‌ها در آمریکا را در مورد چشم‌انداز اقتصادی این کشور افزایش داده است تا جایی که برخی صاحب‌نظران اعتقاد دارند که این نرخ پایین رشد اقتصادی در آمریکا می‌تواند زمینه‌ساز بروز یک رکود دیگر در این کشور شود که طبعاً نتایج مخرب خود را به همراه خواهد

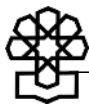


داشت. از آن گذشته تولید ناخالص داخلی به‌عنوان مهمترین معیار فعالیت اقتصادی یک کشور طی سه‌ماهه منتهی به ماه ژوئن ۲۰۱۰ تنها ۲/۴ درصد افزایش داشت که پایین از ۲/۵ درصد پیش‌بینی اقتصاددانان بود. به اعتقاد کارشناسان، نرخ پایین رشد اقتصادی در آمریکا نشان می‌دهد که این کشور به‌شدت نیازمند فرآیند بازسازی و ترمیم اقتصاد رکودزده خویش است. اما مشکل اینجاست که رشد سریع‌تر به‌شدت نیازمند کاهش بیکاری است و این درحالی است که وضعیت اشتغال در آمریکا خود شرایط نگران‌کننده‌ای دارد. ازسوی دیگر بنابر نظر کارشناسان اقتصادی، برای کاهش ۱ درصدی نرخ بیکاری به رشد اقتصادی بالای ۵ درصد طی یک‌سال نیاز خواهد بود حال آنکه وضعیت حاکم بر اقتصاد آمریکا چنین نرخ رشدی را ایجاد نمی‌کند.

۲-۳. کاهش شدید ارزش دلار

ارزش دلار در بازارهای جهانی به نسبت گذشته کاهش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده و در برابر دیگر ارزها نظیر یورو از قدرت کمتری برخوردار شده است. کسری تجاری فزاینده آمریکا از مهمترین دلایل کاهش ارزش دلار است. این مسئله اعتبار دلار در دادوستدهای بین‌المللی را کاهش داده است. در سال‌های اخیر ارزش دلار حتی در برابر «یوان» چین نیز به کمترین میزان ممکن رسید. این کاهش مستمر قیمت دلار، اعتماد در سرمایه‌گذاری به‌ویژه بر روی اسناد دولت آمریکا و بازار پولی این کشور را مخدوش کرده است. کشورهای خارجی به‌طور فزاینده‌ای از خرید دلار دور شده و به دیگر ارزهای معتبر روی آورده‌اند. برای مثال، بانک مرکزی روسیه برای ایجاد تنوع در ذخایر ارزی خود به خرید دلار کانادا روی آورده است. درواقع کاهش ارزش دلار و ایجاد بحران اعتباری در آمریکا سبب شده است تا بسیاری از کشورهای جهان به فکر تغییر در ذخایر ارزی خود از دلار به سایر ارزهای معتبر بیاقتند. تغییر در ذخایر کشورها از دلار به سایر ارزها می‌تواند اقتصاد آمریکا را تحت تأثیر قرار دهد. درواقع ضعف کارآیی دلار تهدیدی است که ضربات مهمی را به اقتصاد آمریکا وارد می‌کند.

کاهش ارزش دلار، نرخ تورم آمریکا را افزایش داده و سبب فرار سرمایه‌ها از آمریکا به سایر کشورهای جهان و تضعیف بازار بورس این کشور می‌شود. عوامل بسیاری در افت ارزش دلار نقش دارند که کسری بیش از اندازه حساب جاری در آمریکا، نرخ‌های بهره پایین و کاهش تمایل به دلار ازسوی سرمایه‌گذاران ازجمله مهمترین آنهاست. این درحالی است که کارشناسان، چشم‌انداز اعتبار دلار در آینده را نیز در مقایسه با دیگر ارزهای رایج تاریک پیش‌بینی می‌کنند. نکته مهم آن است که سقوط ارزش دلار نتیجه مستقیم اوضاع نابسامان اقتصادی در آمریکاست. آمریکا یا در شرایط رکود اقتصادی قرار دارد یا در آستانه ورود به این شرایط است.



هر زمانی که اقتصاد ضعیف شود، ارزش پول نیز سقوط می‌کند. به این ترتیب کاهش ارزش دلار نمی‌تواند چیزی جز واکنش در برابر دشواری‌ها و مشکلات اقتصادی آمریکا باشد. علت اصلی قدرت دلار تاکنون این عقیده همگانی بوده است که اقتصاد آمریکا از اقتصاد سایر کشورهای ثروتمند کارآتر بوده است، اما واقعیت این است که آمار و ارقام چیز دیگری را نشان می‌دهد. به‌ویژه تحولات سال‌های اخیر و بحران فزاینده اقتصادی در آمریکا ضعف‌های ساختاری و اساسی این کشور را به‌خوبی نمایان کرده و این مسئله از عوامل مؤثر در کاهش اعتبار و ارزش دلار محسوب می‌شود. تحلیلگران پیش‌بینی می‌کنند که ارزش دلار به‌واسطه اقداماتی نظیر عرضه گسترده آن در نظام اقتصادی آمریکا که به‌منظور رهایی آن از بحران کنونی صورت می‌گیرد با کاهش بیشتری در آینده مواجه خواهد شد. بدین ترتیب دلار موقعیت قبلی خود را به‌عنوان ارز اصلی جهان از دست می‌دهد. کاهش ارزش دارایی‌های آمریکا در بازارهای بین‌المللی از نتایج حتمی تداوم این روند خواهد بود.

۳-۳. افزایش بدهی‌های آمریکا

بدهی‌های آمریکا به روند صعودی خود ادامه می‌دهد. این روند از ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۷ به میانگین ۴/۱۵ میلیارد دلار در روز رسیده است. مجموع بدهی‌های آمریکا بیش از ۱۴ تریلیون دلار است. برخی کارشناسان اعتقاد دارند که بحران افزایش بدهی دولت آمریکا می‌تواند زمینه‌ای برای فروپاشی اقتصاد این کشور باشد. به اعتقاد صاحب‌نظرانی نظیر «ریچارد دانکن» نویسنده کتاب «بحران دلار» کسری بودجه و بدهی دولت آمریکا تا دهه بعد به روند فزاینده خود ادامه خواهد داد و در نهایت به سطح ناپایدار می‌رسد که ممکن است باعث فروپاشی اقتصاد این کشور شود. به اعتقاد وی ادامه روند کسری بودجه و افزایش بدهی‌های آمریکا در نهایت باعث افزایش شدید نرخ تورم در این کشور خواهد شد و زمینه را برای بروز آسیب‌های جدی و جبران‌ناپذیر اقتصادی فراهم خواهد کرد. به تعبیر وی این بستر در واقع چیزی شبیه به سناریوی سقوط امپراتوری است. براساس آمار اعلام شده، پیش‌بینی می‌شود میزان بدهی‌های خارجی آمریکا تا ده سال آینده به ۹۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور برسد که این موضوع سبب نگرانی بسیار در داخل آمریکا به‌ویژه در محافل اقتصادی و سیاسی شده است. دفتر بررسی بودجه در کنگره آمریکا در یکی از جدیدترین گزارش‌های خود با ارائه آمار و ارقامی جدید درباره میزان بدهی‌های آمریکا با اشاره به اینکه بدهی‌های خارجی دولت آمریکا به‌سرعت در حال افزایش است تأکید کرده است که این بدهی‌ها ۴۰ درصد بیشتر از تولید ناخالص داخلی آمریکاست. این دفتر همچنین در گزارش خود اعلام کرده است که میانگین بدهی هر خانوار آمریکایی در حال حاضر ۷۲ هزار دلار است در حالی



که این میزان در ژانویه ۲۰۰۹، ۵۶ هزار دلار بود. نگاهی به آمارها نشان می‌دهد که بدهی‌های آمریکا طی ده سال گذشته با افزایش ۵۸ درصدی از ۵/۶۴۷ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۰ میلادی به ۱۳ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۰ رسیده است. این موضوع به معنای آن است که بدهی آمریکا حدود ۹۳ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور است. براساس پیش‌بینی مراکز آکادمیک اقتصادی، میزان بدهی‌های آمریکا در سال ۲۰۱۵ به ۱۹/۷ تریلیون دلار می‌رسد که این امر نسبت بدهی‌ها به تولید ناخالص داخلی این کشور را به ۱۰۲/۶ درصد می‌رساند و عملاً بزرگ‌ترین اقتصاد جهان را در ردیف بدهکارترین دولت‌های جهان و در کنار کشورهای چین و ژاپن قرار می‌دهد. ازسوی دیگر چین به تنهایی با در دست داشتن حدود یک تریلیون دلار از اسناد خزانه و اوراق بدهی‌های آمریکا، هر زمان که بخواهد می‌تواند اقتصاد آمریکا را به شکل جدی تهدید کند.

آنچه عمق فاجعه را بیشتر نمایان می‌کند این است که آماري که در بالا مورد اشاره قرار گرفت شامل بندهای مخفی که حجم این بدهی را به ارقام نجومی می‌رساند نمی‌شود. به‌عنوان مثال ضرر و زیان‌های شرکت‌های ورشکسته که دولت آمریکا آنها را اداره می‌کند و نیز خسارت‌های ناشی از کاهش مالیات به هیچ عنوان اعلام نمی‌شود. هم‌اکنون براساس آمار موجود، میزان بدهی‌های آمریکا روزانه ۱/۴ میلیارد دلار و در هر دقیقه حدود یک میلیون دلار افزایش می‌یابد. به اعتقاد تحلیلگران اقتصادی این موضوع می‌تواند همانند یک بمب ساعتی عمل کرده و کل اقتصاد آمریکا را منفجر سازد. جداول ذیل سیر صعودی میزان بدهی‌های آمریکا را به‌خوبی نشان می‌دهد.

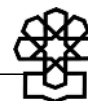
جدول ۵. میزان اضافه شده به بدهی عمومی آمریکا در سال‌های اخیر

سال مالی (از ۱۰/۱ سال قبل آغاز می‌شود)	مقدار (میلیارد دلار)	درصد از تولید ناخالص داخلی (درصد)
۲۰۰۱	۱۴۴/۵	۱/۴
۲۰۰۲	۴۰۹/۵	۳/۹
۲۰۰۳	۵۸۹/۰	۵/۵
۲۰۰۴	۶۰۵/۰	۵/۳
۲۰۰۵	۵۲۳/۰	۴/۳
۲۰۰۶	۵۳۶/۵	۴/۱
۲۰۰۷	۴۵۹/۵	۳/۴
۲۰۰۸	۹۶۲/۲	۶/۶
۲۰۰۹	۱۷۸۵/۶	۱۲/۵
۲۰۱۰	۱۴۷۱/۰	۱۰/۰

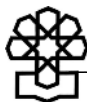


جدول ۶. بدهی آمریکا و میزان تغییر آن طی سال‌های ۱۹۴۰-۲۰۱۰ (دلار)

تاریخ	میزان بدهی	تغییر در میزان بدهی
۲۵ ژوئن ۱۹۴۰	۴۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	
۱۹ فوریه ۱۹۴۱	۶۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۸ مارس ۱۹۴۲	۱۲۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۶۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۱ آوریل ۱۹۴۳	۲۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۸۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۹ ژوئن ۱۹۴۴	۲۶۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳ آوریل ۱۹۴۵	۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۴۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۶ ژوئن ۱۹۴۶	۲۷۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	-۲۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۸ آگوست ۱۹۵۴	۲۸۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۹ جولای ۱۹۵۶	۲۷۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	-۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۶ فوریه ۱۹۵۸	۲۸۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲ سپتامبر ۱۹۵۸	۲۸۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ ژوئن ۱۹۵۹	۲۹۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ ژوئن ۱۹۶۰	۲۹۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	-۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ ژوئن ۱۹۶۱	۲۹۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱ جولای ۱۹۶۲	۳۰۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۱ مارس ۱۹۶۳	۳۰۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	-۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۵ ژوئن ۱۹۶۳	۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	-۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ ژوئن ۱۹۶۳	۳۰۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۱ آگوست ۱۹۶۳	۳۰۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۶ نوامبر ۱۹۶۳	۳۱۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۹ ژوئن ۱۹۶۴	۳۲۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۴ ژوئن ۱۹۶۵	۳۲۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۴ ژوئن ۱۹۶۶	۳۳۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲ مارس ۱۹۶۷	۳۳۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ ژوئن ۱۹۶۷	۳۵۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱ ژوئن ۱۹۶۸	۳۶۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۷ آوریل ۱۹۶۹	۳۷۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ ژوئن ۱۹۷۰	۳۹۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۷ مارس ۱۹۷۱	۴۳۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۵ مارس ۱۹۷۲	۴۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۷ اکتبر ۱۹۷۲	۴۶۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ ژوئن ۱۹۷۴	۴۹۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۹ فوریه ۱۹۷۵	۵۷۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۸۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۴ نوامبر ۱۹۷۵	۵۹۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۵ مارس ۱۹۷۶	۶۲۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ ژوئن ۱۹۷۶	۶۳۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۳۰ سپتامبر ۱۹۷۶	۶۸۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۴۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰



تغییر در میزان بدهی	میزان بدهی	تاریخ
۱۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱ آوریل ۱۹۷۷
۵۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷۵۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۴ اکتبر ۱۹۷۷
۴۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷۹۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳ آگوست ۱۹۷۸
۳۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۸۳۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲ آوریل ۱۹۷۹
۴۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۸۷۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۹ سپتامبر ۱۹۷۹
۴۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۹۲۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۸ ژوئن ۱۳۹۰
۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۹۳۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۹ دسامبر ۱۹۸۰
۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۹۸۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷ فوریه ۱۹۸۱
۹۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۰۷۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۰ سپتامبر ۱۹۸۱
۶۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۱۴۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۸ ژوئن ۱۹۸۲
۱۴۷,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۲۹۰,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۰ سپتامبر ۱۹۸۲
۹۸,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۳۸۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۶ می ۱۹۸۳
۱۰۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۴۹۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۱ نوامبر ۱۹۸۳
۳۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۵۲۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۵ می ۱۹۸۴
۵۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۵۷۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۶ ژوئن ۱۹۸۴
۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۸۲۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۳ اکتبر ۱۹۸۴
۸۰,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۹۰۳,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۴ نوامبر ۱۹۸۵
۱۷۴,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۰۷۸,۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۲ دسامبر ۱۹۸۵
۳۲,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۱۱۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۱ آگوست ۱۹۸۶
۱۸۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۱ اکتبر ۱۹۸۶
۲۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۳۲۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۵ می ۱۹۸۷
۳۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۳۵۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۰ آگوست ۱۹۸۷
۴۴۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۹ سپتامبر ۱۹۸۷
۷۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲,۸۷۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷ آگوست ۱۹۸۹
۲۵۲,۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳,۱۲۲,۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۸ نوامبر ۱۹۸۹
۷۲,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳,۱۹۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۹ آگوست ۱۹۹۰
۳۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۳,۲۳۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۸ اکتبر ۱۹۹۰
۹۱۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۴,۱۴۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۵ نوامبر ۱۹۹۰
۲۲۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۴,۳۷۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۶ آوریل ۱۹۹۳
۵۳۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۴,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۰ آگوست ۱۹۹۳
۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۵,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۹ مارس ۱۹۹۶
۴۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۵,۹۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۵ آگوست ۱۹۹۷
۴۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۶,۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۱ ژوئن ۲۰۰۲
۹۸۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷,۳۸۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۷ می ۲۰۰۳
۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۸,۱۸۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۶ نوامبر ۲۰۰۴
۷۸۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۸,۹۶۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۰ مارس ۲۰۰۶
۸۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۹,۸۱۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۹ سپتامبر ۲۰۰۷
۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۰,۶۱۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۵ ژوئن ۲۰۰۸



تاریخ	میزان بدهی	تغییر در میزان بدهی
۳ اکتبر ۲۰۰۸	۱۱,۳۱۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۷ فوریه ۲۰۰۹	۱۲,۱۰۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۷۸۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۲۴ دسامبر ۲۰۰۹	۱۲,۳۹۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۹۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
۱۲ فوریه ۲۰۱۰	۱۴,۲۹۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰

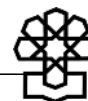
۳-۴. افزایش شدید بیکاری

صندوق بین‌المللی پول سال گذشته نرخ بیکاری در آمریکا را برای سال ۲۰۱۰، حدود ۱۰/۱ درصد اعلام کرده بود. این میزان بیکاری نرخى بالاتر از كشورى چون كانادا است و بسیار بدتر از وضعیت بیشتر کشورهای حوزه اسکاندیناوی و کشورهای صنعتی قاره آسیاست. این درحالی است که چشم‌انداز آتی اقتصاد آمریکا از احتمال بیکار شدن تعداد بیشتری از آمریکایی‌ها حکایت دارد. مطابق با آخرین برآوردها، نرخ بیکاری در آمریکا در نوامبر ۲۰۱۰، ۹/۸ درصد بود که ۰/۲ درصد بیش از نرخ ماه قبل از آن (اکتبر) است.

این درحالی است که اقدامات دولت آمریکا برای ایجاد فرصت‌های شغلی جدید تأثیر چندانی بر شرایط نامساعد موجود بر جای نگذاشته است. براساس گزارش وزارت کار آمریکا طی ماه نوامبر ۲۰۱۰ تنها ۳۹ هزار فرصت شغلی جدید در اقتصاد آمریکا ایجاد شده است حال آنکه این رقم در ماه قبل به ۱۷۲ هزار فرصت شغلی رسیده بود. انتشار این اخبار ناامیدکننده موجب کاهش شاخص سهام در بازارهای آمریکا شده است. به اعتقاد کارشناسان اقتصادی برای افزایش هزینه‌های مصرفی بیش از هر چیز به کاهش نرخ بیکاری و افزایش فرصت‌های شغلی جدید نیاز است. لازم به ذکر است که هزینه‌های مصرفی بیش از دوسوم اقتصاد آمریکا را تشکیل می‌دهد.

این درحالی است که چشم‌انداز وضعیت اشتغال در آمریکا تیره و تار ترسیم می‌شود. شرکت‌های آمریکایی به شدت نگران وضعیت آینده اقتصاد این کشور هستند و به همین علت تمایل چندانی برای ایجاد فرصت‌های شغلی جدید و استخدام نیروی کار بیشتر ندارند. برای چهارمین ماه متوالی تعداد فرصت‌های شغلی در بخش صنعت آمریکا کاهش داشته است. طی ماه نوامبر بیش از ۱۳ هزار فرصت شغلی در بخش صنعت آمریکا از دست رفته است. تعداد فرصت‌های شغلی در بخش مسکن پنج هزار و بخش خرده‌فروشی ۲۸۱۰۰ فرصت شغلی کاهش داشته است. تعداد فرصت‌های شغلی بخش دولتی نیز در ماه نوامبر ۱۱ هزار فرصت کاهش داشته است.

در مجموع آمارهای موجود از وضعیت بیکاری در آمریکا و چشم‌انداز تاریک وضعیت این متغیر در آینده یکی از شاخص‌های مهمی است که مورد استناد حامیان رویکرد افول قدرت آمریکا



قرار می‌گیرد. نگاهی به وضعیت بیکاری طی ده سال اخیر شرایط رو به وخامت آمریکا در این بخش را تأیید می‌کند.

جدول ۷. نرخ بیکاری در آمریکا در ۱۰ سال اخیر

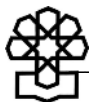
سال	ژانویه	فوریه	مارس	آوریل	می	ژوئن	جولای	آگوست	سپتامبر	اکتبر	نوامبر	دسامبر
۲۰۰۰	۴/۰	۴/۱	۴/۰	۳/۸	۴/۰	۴/۰	۴/۰	۴/۱	۳/۹	۳/۹	۳/۹	۳/۹
۲۰۰۱	۴/۲	۴/۲	۴/۳	۴/۴	۴/۳	۴/۵	۴/۶	۴/۹	۵/۰	۵/۳	۵/۵	۵/۷
۲۰۰۲	۵/۷	۵/۷	۵/۷	۵/۹	۵/۸	۵/۸	۵/۸	۵/۷	۵/۷	۵/۷	۵/۹	۶/۰
۲۰۰۳	۵/۸	۵/۹	۵/۹	۶/۰	۶/۱	۶/۳	۶/۲	۶/۱	۶/۱	۶/۰	۵/۸	۵/۷
۲۰۰۴	۵/۷	۵/۶	۵/۸	۵/۶	۵/۶	۵/۶	۵/۵	۵/۴	۵/۴	۵/۵	۵/۴	۵/۴
۲۰۰۵	۵/۳	۵/۴	۵/۲	۵/۲	۵/۱	۵/۰	۵/۰	۴/۹	۵/۰	۵/۰	۵/۰	۴/۹
۲۰۰۶	۴/۷	۴/۸	۴/۷	۴/۷	۴/۶	۴/۶	۴/۷	۴/۷	۴/۵	۴/۴	۴/۵	۴/۴
۲۰۰۷	۴/۶	۴/۵	۴/۴	۴/۵	۴/۴	۴/۶	۴/۶	۴/۶	۴/۷	۴/۷	۴/۷	۵/۰
۲۰۰۸	۵/۰	۴/۸	۵/۱	۵/۰	۵/۴	۵/۵	۵/۸	۶/۱	۶/۲	۶/۶	۶/۹	۷/۴
۲۰۰۹	۷/۷	۸/۲	۸/۶	۸/۹	۹/۴	۹/۵	۹/۴	۹/۷	۹/۸	۱۰/۱	۱۰/۰	۱۰/۰
۲۰۱۰	۹/۷	۹/۷	۹/۷	۹/۹	۹/۷	۹/۵	۹/۵	۹/۶	۹/۶	۹/۶	۹/۸	

۳-۵. گسترش فقر

نرخ فقر آمریکا که از سوی سازمان توسعه و همکاری اقتصادی حدود ۱۷ درصد اعلام شده است در میان نرخ فقر کشورهای پیشرفته بدترین نرخ در نوع خود محسوب می‌شود. در جدولی که از سوی این نهاد منتشر شده است تنها ترکیه و مکزیک وضعیت بدتری از آمریکا دارند. براساس گزارش‌های موجود تعداد افراد فقیر در اقتصاد آمریکا در حال نزدیک شدن به رکورد دهه ۱۹۶۰ میلادی است. در سال ۲۰۰۹ که نرخ فقر در آمریکا به ۱۵ درصد رسید بیش از ۴۵ میلیون آمریکایی در فقر به سر می‌بردند که این رقم معادل یک نفر از هر هفت نفر می‌باشد. نرخ فقر در بین کارگران ۱۸ تا ۶۴ ساله آمریکا نیز از ۱۱/۷ درصد به بیش از ۱۲/۴ درصد رسیده است. همچنین نرخ فقر در بین کودکان آمریکایی از ۱۹ درصد به ۲۰ درصد رسیده است. این آمارها نشان می‌دهد که هر روز بر تعداد فقرای آمریکا افزوده می‌شود. حل و فصل مشکلات و تبعات نشئت گرفته از توسعه فقر، یکی دیگر از چالش‌های اساسی نظام اقتصادی آمریکاست.

۳-۶. افت آموزش

مجموعه بررسی‌ها نشان می‌دهد که سطح و کیفیت آموزش در آمریکا به نسبت گذشته بسیار افت کرده است و این در حالی است که استاندارد بالای آموزش همواره مورد ادعای حامیان تئوری ابرقدرتی آمریکا بوده است.



براساس یک بررسی انجام شده در آمریکا، مجموع نمرات دانش‌آموزان ۱۵ ساله آمریکا در دروس ریاضی و علوم از میانگین نمرات دانش‌آموزان کشورهای پیشرفته در همین دروس پایین‌تر آمده است. در بسیاری از دروس دیگر نیز این اتفاق تکرار شده است. پایین آمدن سطح علمی و آموزشی در آمریکا از نظر بسیاری از کارشناسان دلیل موجهی برای افول حتمی قدرت آینده این کشور ذکر شده است. به‌ویژه آنکه این وضعیت وخیم در دانشگاه‌ها نیز توسعه پیدا کرده است. تعداد کسانی که تحصیلات خود در دانشگاه‌ها را نیمه‌کاره کنار گذاشته‌اند در حال افزایش است. همچنین گفته می‌شود که افزایش هزینه تحصیل در دانشگاه‌ها سبب شده است تا بسیاری از دانش‌آموزان از پیگیری تحصیلات عالی به دلیل مشکلات اقتصادی صرف‌نظر کنند.

در کنار همه این موارد باید به آماری که «مایکل مور» در مقاله خود با عنوان «ملت سفیه» ارائه داده است توجه کرد. وی در این مقاله اعلام کرده است که ۴۴ میلیون نفر در آمریکا فاقد توانایی خواندن و نوشتن در سطح بالاتر از کلاس چهارم هستند. به اعتقاد او این افراد عملاً بیسواد محسوب می‌شوند. این شرایط، نامساعد بودن وضعیت آموزشی در آمریکا را در مقایسه با سال‌های گذشته تأیید می‌کند.

جدول ۸. پیش‌بینی تعداد ترک تحصیل‌کنندگان در مناطق مختلف آمریکا در سال ۲۰۱۰

مناطق آمریکا	تعداد (نفر)
نیویورک	۴۳/۶۴۳
لس‌آنجلس	۴۲/۱۷۴
کلارک کانتی	۱۷/۴۷۹
شیکاگو	۱۶/۷۳۱
میامی	۱۳/۲۶۱
فیلادلفیا	۹/۳۲۴
هاستون	۹/۲۶۶
بروارد کانتی	۹/۰۹۳
دیترویت	۸/۷۵۴
دالاس	۸/۰۵۴
چارلوت	۶/۳۸۶
هیلسبورگ	۵/۷۷۳
هاوایی	۵/۷۳۱
اورنج کانتی	۵/۶۵۶
پالم بیچ	۵/۵۰۷
پرینس جورج	۵/۴۲۶
وینت کانتی	۵/۱۱۵
وکالب کانتی	۵/۰۷۳
سن برناردینو	۵/۰۵۱



مناطق آمریکا	تعداد (نفر)
بالتیمور	۵/۰۴۷
دوال کانتی	۵/۰۰۲
سن دیگو	۴/۸۳۶
میل واک	۴/۶۸۰
آلبوکورک	۴/۶۳۷
پینلاس کانتی	۴/۲۸۰

۳-۷. نرخ سعادت و خوشبختی

خوشبخت‌ترین ملت‌های جهان براساس گزارشی که از سوی مؤسسه «لگاتوم»^۱ منتشر شده است کشورهای چون فنلاند، سوئیس، سوئد، دانمارک و نروژ هستند.

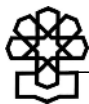
این درحالی است که آمریکا در رتبه دهم این گزارش جای گرفته است. درحالی که رتبه این کشور در سال ۲۰۰۸ چهارم ذکر شده بود. این مؤسسه رتبه‌بندی فوق را براساس شاخص‌هایی چون بهداشت و امنیت شهروندان منتشر کرده است. در عین حال در ضمیمه این گزارش، آمریکا از نظر بنیان‌های اقتصادی، ایمنی و حکمرانی خوب حتی در ده کشور اول دنیا نیز جای نگرفته است. رشد نابرابری، کاهش استانداردهای زندگی، کاهش امنیت اقتصادی و گسترش فقر از جمله عواملی هستند که به کاهش نرخ سعادت در آمریکا کمک کرده‌اند. براساس گزارش پایگاه اینترنتی «گلوبال ریسرچ» طی سال‌های اخیر فاصله طبقاتی میان فقیر و غنی در جامعه آمریکا با سرعتی شگرف درحال افزایش بوده است تا آنجا که می‌توان گفت موجودیت طبقه متوسط این کشور رو به اضمحلال است. براساس گزارش این پایگاه گزافه نیست اگر گفته شود که ایالات متحده در خلال کشاکش با بدهی‌های سنگین بیکاری فزاینده و اقتصاد رو به زوال خود در آستانه تبدیل به کشوری جهان‌سومی است.

۳-۸. بهداشت و سلامت

در گزارش منتشر شده از سوی مؤسسه لگاتوم، ایالات متحده آمریکا از حیث بهداشت شهروندان در رتبه ۲۷ قرار گرفته است. امید به زندگی در آمریکا، پایین‌تر از میانگین ۳۰ شهر کشور پیشرفته دیگر است.

تقریباً تمامی کشورهای توسعه‌یافته جهان از نظام فراگیر «بیمه درمانی ملی» برخوردارند. بر مبنای برنامه‌های این بیمه همگانی، تمامی شهروندان از زمان تولد تا مرگ بدون توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی، تحت پوشش خدمات بهداشتی و درمانی قرار می‌گیرند. آمریکا تنها استثنای

1. Legatum



غریب نظام‌های سلامت در جهان است. میلیون‌ها شهروند آن از کمترین حمایت‌های بهداشتی و درمانی نیز محرومند. جالب آن است که این واقعیت تأسفبار درحالی رخ می‌دهد که ایالات متحده بالاترین میزان هزینه سلامت را نیز در جهان می‌پردازد.

سال‌هاست که مردم ایالات متحده به همسایه شمالی خود یعنی کانادا غبطه می‌خورند. سرانه سلامت هر کانادایی تقریباً نصف سرانه سلامت هر آمریکایی است و تنها ۹/۱ درصد تولید ناخالص ملی وارد نظام سلامت این کشور می‌شود، اما شاخص‌های بهداشتی و میزان رضایتمندی عمومی در کانادا باعث شده است هیچ‌گاه حاکمان ایالات متحده نتوانند لااقل در این یک مورد سر خود را در برابر همسایه‌ای که به‌صورت فرمانداری اداره می‌شود بلند کنند. از سوی دیگر، شاخص‌های برتر وضعیت بهداشت و سلامت در کشورهای صنعتی به‌گونه‌ای است که آمریکا عموماً نیمه‌های پایینی جداول مقایسه‌ای را به‌خود اختصاص می‌دهد.

بسیاری از شهروندان آمریکایی در مورد خدمات بهداشتی و درمانی‌ای که دریافت می‌کنند نگران هستند. نظرسنجی‌های سال‌های اخیر آشکار ساخته است که ۵۴ درصد از شهروندان از کیفیت خدمات ارائه شده به‌طور کامل رضایت ندارند.

همچنین آمار نگران‌کننده دیگری موارد ذیل را نشان داده است:

(الف) سه نفر از چهار آمریکایی درباره پوشش بیمه سلامت خود هنوز نگران هستند.

(ب) یک نفر از شش نفر تجربه اهمال یا تأخیر در دریافت خدمات پزشکی را از سوی سازمانی که تحت پوشش آن هستند ذکر می‌کنند.

(ج) یک نفر از چهار نفر توان پرداخت هزینه‌های درمانی خود را به راحتی ندارند.

(د) نیمی از آمریکاییان تحت پوشش سازمان‌های بیمه‌گر نگران این هستند که پزشکان معالج آنها تمام اقدامات تشخیصی و درمانی را مطابق با دستورالعمل‌های شرکت بیمه‌گر انجام می‌دهند و نه بر مبنای مصالح بیمار خود.

(ه) سه نفر از هر پنج نفر شهروند ایالات متحده معتقدند که نظام سلامت موجود روند درمان آنها توسط پزشکان متخصص را سخت‌تر کرده و ۵۵ درصد افراد بیمه شده توسط سازمان‌های بیمه‌گر نگران هستند که صرفه‌جویی و کاهش هزینه‌های درمانی در سیستم موجود اهمیت بالاتری از سلامت آنها دارد.

بر همین اساس سیستم سلامت در آمریکا سیستم نامساعدی قلمداد شده است که باعث شده شاخص بهداشت و سلامت در این کشور روز به روز بدتر شود.



۹-۳. رفاه و رضایت عمومی

در گزارش سازمان توسعه انسانی سازمان ملل متحد که تلاش می‌کند تا به ارزیابی میزان رفاه شهروندان کشورها در کل دنیا بپردازد، ایالات متحد آمریکا در رده سیزدهم قرار گرفته است. این رتبه نسبت به گزارش قبلی این سازمان یک رتبه نزول پیدا کرده است. همچنین ایالات متحده آمریکا در ارزیابی سازمان توسعه و همکاری اقتصادی از نظر شاخص «رضایت از زندگی» در رتبه یازدهم و پس از کشورهای چین دانمارک، فنلاند و هلند قرار گرفته است. در این گزارش تأکید شده است که آمریکا یکی از چهار کشوری است که روند رضایت از زندگی در آن رو به پایین است.

نتیجه‌گیری

روند تدریجی افول قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی آمریکا که از دهه ۱۹۷۰ میلادی با فروپاشی نظام برتون وودز آغاز شده بود، در شرایط کنونی با افزایش مشکلات داخلی و کاهش مؤلفه‌های قدرت درونی آمریکا و همچنین ناکامی‌های گسترده این کشور در حوزه سیاست خارجی تسریع شده است، در این میان، از یکسو در عرصه اقتصادی، قدرت آمریکا نسبت به گذشته و در مقایسه با آهنگ رشد اقتصادی سایر کشورها و سهم اقتصادی قدرت آنان در اقتصاد سیاسی بین‌الملل به نحو چشمگیری کاهش یافته و جایگاه قدرت‌های بزرگ دیگری مانند اتحادیه اروپا، ژاپن و چین به شدت تقویت شده است. از سوی دیگر با تضعیف جایگاه اقتصادی آمریکا در پرتو بحران مالی اخیر، قدرت‌های نوظهور جدیدی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند که نظام بین‌الملل را به سمت چندجانبه‌گرایی و چندقطبی‌گرایی سوق داده‌اند. در این شرایط، ناکامی‌های گسترده نظامی آمریکا در جنگ‌های افغانستان و عراق و افول قدرت نرم آمریکا در میان افکار عمومی جهان و در رژیم‌های بین‌المللی، سبب بیداری ملت‌های جهان و به‌ویژه ملت‌های اسلامی شده است. براساس این، در شرایط کنونی، افول قدرت سخت و نرم آمریکا، به‌طور همزمان، در عرصه‌های گوناگون تشدید شده است.

از سوی دیگر، شاخصه‌های داخلی افول قدرت آمریکا و به‌ویژه رشد پایین اقتصادی آن و افزایش بدهی خارجی این کشور و مشکلات و چالش‌های ساختاری سیاسی و اجتماعی آن نیز بر تضعیف موقعیت آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جهانی تأثیر گذاشته است به‌گونه‌ای که این مسئله به صراحت توسط مقامات آمریکایی و مؤسسات پژوهشی آنان نیز مورد تأکید قرار گرفته و حتی باراک اوباما نیز بر افول تسلط جهانی آمریکا صحه گذاشته است. در این زمینه، شورای اطلاعات

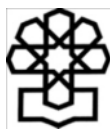


ملی آمریکا نیز در گزارش اخیر خود تأکید کرده است که «قدرت آمریکا به دلیل ظهور جهانی چندقطبی، در حال افول است و در سال ۲۰۲۵ تضمینی برای پیروزی لیبرال دمکراسی به سبک غربی وجود ندارد».

مجموعه این شرایط نشان می‌دهد که عصر برتری آمریکا در نظام بین‌الملل به پایان رسیده و عصر جدیدی به همراه قدرت‌های نوظهور جهانی در حال شکل‌گیری است.

منابع و مأخذ

1. Niall Ferguson, "Complexity and Collapse, Empires on the Edge of Chaos", Foreign Affairs, March/ April, 2010.
2. Obama Acknowledges Decline of U.S. Dominance, the Times of India, 8 November, 2010.
3. George Friedman, America in Terminal Decline? Stratfor, April, 2009.
4. Bonnie Glaser, Lyle Morris, "Chinese Perception of U.S. Decline and Power", The Jamestown, 9 July, 2009.
5. David Ignatius, the Mideast's Generational Washington Post, 28 November, 2010.
6. Samuel Huntington, "The U.S. Decline or Renewal? Foreign Affairs, Winter 1988-1989.
7. "Could the Dollar Fall even Further?", CBN News, 18 October, 2010.
8. "Percentage of American idiots increasing", Education Today, 6 May, 2010.
9. Hibah Yousuf, "U.S. Recovery Sputters", Cnnmoney.com, 30 July, 2010.
10. "Signs of Decay in America", Declineoftheempire.com, 8/10/2010.
11. Rick Newman "9 Signs that America is in Decline" MSN Money Website, 28 October, 2009.
12. "9 Signs of America in Decline; Bad news for Jobs, Education, Happiness", Huffington Post, 26 October, 2009.



شماره مسلسل: ۱۰۵۷۰

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: مؤلفه‌های افول قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل

نام دفتر: مطالعات سیاسی (گروه سیاست خارجی)

تهیه و تدوین‌کنندگان: مهدی جاودانی مقدم، مهدی امیری

ناظر علمی: محمد جمشیدی

مقتضی: حسین فدایی (نماینده تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر در مجلس شورای اسلامی)

سرپرستار: حسین صدری‌نیا

واژه‌های کلیدی:

۱. آمریکا

۲. نظام بین‌الملل

۳. افول قدرت

۴. سیاست داخلی

تاریخ انتشار: ۱۳۸۹/۱۰/۶